آشنایی با قرآن 1، ص7

شناخت قرآن‏

شناخت قرآن برای هر فرد عالم به عنوان یک فرد عالم و برای هر فرد مؤمن به عنوان یک فرد مؤمن، امری ضروری و واجب است. اما برای یک عالم انسان‏شناس و جامعه‏شناس، شناخت قرآن از آن جهت ضروری است که این کتاب در تکوین سرنوشت جوامع اسلامی و بلکه در تکوین سرنوشت بشریت مؤثر بوده است.

نگاهی به تاریخ این نکته را روشن می‏کند که عملًا هیچ کتابی به اندازه قرآن بر جوامع بشری و بر زندگی انسانها تأثیر نگذاشته است‏ «1» و به همین جهت است که قرآن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اینکه این تأثیر در چه جهتی بوده؛ آیا مسیر تاریخ را در جهت سعادت و رفاه بشریت تغییر داده‏است و یا به سمت نقص و انحطاط، و آیا به سبب تأثیر این کتاب جهش و حرکت در تاریخ پدید آمد و خون تازه در رگهای جوامع بشری جاری شد و یا برعکس، موضوعی است که از حدود بحث فعلی ما خارج است.

خود به خود وارد حوزه بحث جامعه‏شناسی می‏شود و جزو موضوعات مورد بررسی این علم قرار می‏گیرد. معنای این سخن این است که بررسی و تحقیق پیرامون تاریخ جهان در این چهارده قرن عموماً و شناختن جوامع اسلامی خصوصاً، بدون شناخت قرآن میسر نیست.

و اما ضروری بودن شناخت قرآن برای یک مؤمن مسلمان از آن جهت است که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه یک مسلمان و آنچه که به زندگی اوحرارت و معنی و حرمت و روح می‏دهد قرآن است.

قرآن مثل بعضی کتابهای مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمزآسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حداکثر یک سلسله اندرزهای ساده اخلاقی هم ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‏ها را از منابع دیگر اخذ کنند. قرآن اصول معتقَدات و افکار و اندیشه‏هایی را که برای یک انسان به عنوان یک موجود «باایمان» و صاحب عقیده لازم و ضروری است و همچنین اصول تربیت و اخلاق و نظامات اجتماعی و خانوادگی را بیان کرده و تنها توضیح و تفسیر و تشریح و احیاناً تطبیق اصول بر فروع را بر عهده سنت و یا بر عهده اجتهاد گذاشته است. این است که استفاده از هر منبع دیگر موقوف به شناخت قبلی قرآن است. قرآن مقیاس و معیار همه منابع دیگر است. ما حدیث و سنت را باید با معیار قرآن بسنجیم تا اگر با قرآن مطابق بود بپذیریم و اگرنه نپذیریم.

معتبرترین و مقدسترین منابع ما، بعد از قرآن، در حدیث، کتب اربعه است، یعنی‏ کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، و در خطب، نهج‏البلاغه‏ و در ادعیه‏ صحیفه سجادیه‏ است. اما همه اینها فرع بر قرآنند و به اندازه قرآن قطعیت صدور ندارند؛ یعنی حدیث‏ کافی‏ آن قدرخود به خود وارد حوزه بحث جامعه‏شناسی می‏شود و جزو موضوعات مورد بررسی این علم قرار می‏گیرد. معنای این سخن این است که بررسی و تحقیق پیرامون تاریخ جهان در این چهارده قرن عموماً و شناختن جوامع اسلامی خصوصاً، بدون شناخت قرآن میسر نیست.

و اما ضروری بودن شناخت قرآن برای یک مؤمن مسلمان از آن جهت است که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه یک مسلمان و آنچه که به زندگی او حرارت و معنی و حرمت و روح می‏دهد قرآن است.

قرآن مثل بعضی کتابهای مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمزآسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حداکثر یک سلسله اندرزهای ساده اخلاقی هم ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‏ها را از منابع دیگر اخذ کنند. قرآن اصول معتقَدات و افکار و اندیشه‏هایی را که برای یک انسان به عنوان یک موجود «باایمان» و صاحب عقیده لازم و ضروری است و همچنین اصول تربیت و اخلاق و نظامات اجتماعی و خانوادگی را بیان کرده و تنها توضیح و تفسیر و تشریح و احیاناً تطبیق اصول بر فروع را بر عهده سنت و یا بر عهده اجتهاد گذاشته است. این است که استفاده از هر منبع دیگر موقوف به شناخت قبلی قرآن است. قرآن مقیاس و معیار همه منابع دیگر است. ما حدیث و سنت را باید با معیار قرآن بسنجیم تا اگر با قرآن مطابق بود بپذیریم و اگرنه نپذیریم.

معتبرترین و مقدسترین منابع ما، بعد از قرآن، در حدیث، کتب اربعه است، یعنی‏ کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، و در خطب، نهج‏البلاغه‏ و در ادعیه‏ صحیفه سجادیه‏ است. اما همه اینها فرع بر قرآنند و به اندازه قرآن قطعیت صدور ندارند؛ یعنی حدیث‏ کافی‏ آن قدرخود به خود وارد حوزه بحث جامعه‏شناسی می‏شود و جزو موضوعات مورد بررسی این علم قرار می‏گیرد. معنای این سخن این است که بررسی و تحقیق پیرامون تاریخ جهان در این چهارده قرن عموماً و شناختن جوامع اسلامی خصوصاً، بدون شناخت قرآن میسر نیست.

و اما ضروری بودن شناخت قرآن برای یک مؤمن مسلمان از آن جهت است که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه یک مسلمان و آنچه که به زندگی اوحرارت و معنی و حرمت و روح می‏دهد قرآن است.

قرآن مثل بعضی کتابهای مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمزآسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حداکثر یک سلسله اندرزهای ساده اخلاقی هم ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‏ها را از منابع دیگر اخذ کنند. قرآن اصول معتقَدات و افکار و اندیشه‏هایی را که برای یک انسان به عنوان یک موجود «باایمان» و صاحب عقیده لازم و ضروری است و همچنین اصول تربیت و اخلاق و نظامات اجتماعی و خانوادگی را بیان کرده و تنها توضیح و تفسیر و تشریح و احیاناً تطبیق اصول بر فروع را بر عهده سنت و یا بر عهده اجتهاد گذاشته است. این است که استفاده از هر منبع دیگر موقوف به شناخت قبلی قرآن است. قرآن مقیاس و معیار همه منابع دیگر است. ما حدیث و سنت را باید با معیار قرآن بسنجیم تا اگر با قرآن مطابق بود بپذیریم و اگرنه نپذیریم.

معتبرترین و مقدسترین منابع ما، بعد از قرآن، در حدیث، کتب اربعه است، یعنی‏ کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، و در خطب، نهج‏البلاغه‏ و در ادعیه‏ صحیفه سجادیه‏ است. اما همه اینها فرع بر قرآنند و به اندازه قرآن قطعیت صدور ندارند؛ یعنی حدیث‏ کافی‏ آن قدرآشنایی با قرآن 1، ص9

می‏تواند معتبر باشد که با قرآن منطبق باشد و با تعلیمات آن جور درآید و اختلاف نداشته باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار می‏گفتند احادیث ما را بر قرآن عرضه بدارید، اگر بر قرآن منطبق نبود بدانید که ساختگی و جعلی است و آن را به ما بسته‏اند؛ ما چیزی خلاف قرآن نمی‏گوییم.

اقسام شناخت قرآن‏

حالا که ضرورت شناخت قرآن مشخص شد باید ببینیم راه شناخت این کتاب چیست؟ به طور کلی در بررسی و مطالعه هر کتابی سه نوع شناخت ضروری است.

1. شناخت سندی یا انتسابی‏از شناخت های

در این مرحله می‏خواهیم بدانیم انتساب کتاب به نویسنده آن تا چه اندازه قطعی است؟ مثلًا فرض کنید که می‏خواهیم‏ دیوان حافظ و یا خیام‏ را بشناسیم. اولین کاری که باید بکنیم این است که ببینیم آیا آنچه که به نام‏ دیوان حافظ مشهور شده همه آن از حافظ است و یا تنها بعضی از قسمتهایش به حافظ تعلق دارد و بقیه‏اش الحاقی است؛ و همچنین در مورد خیام و دیگران. اینجاست که پای نسخه‏ها در میان می‏آید، آنهم قدیمی‏ترین و معتبرترین نسخه‏ها. می‏بینیم که هیچ یک از این کتابها از این نوع شناخت بی‏نیاز نیست. حافظی که مرحوم قزوینی چاپ کرده و در آن معتبرترین نسخه‏ها را ملاک قرار داده با حافظهای معمولی که در ایران یا بمبئی چاپ می‏شد و در خانواده‏ها وجود داشت بسیار متفاوت است. حافظهایی که سی چهل سال پیش چاپ کرده بودند در حدود دو برابر حافظهایی است که امروز نسخه‏شناسها معتبر می‏دانند، در حالی که میانآشنایی با قرآن 1، ص10

اشعاری که نسخه‏شناسها آنها را به اصطلاح «منحول» «1» و مجعول می‏دانند احیاناً اشعاری یافت می‏شود در سطح اشعار عالی حافظ. و یا وقتی به رباعیات منسوب به خیام نگاه می‏کنید شاید حدود دویست رباعی پیدا کنید که همه تقریباً در یک سطح قرار دارند و اگر اختلافی هست در همان حدودی است که میان اشعار همه شاعران است حال آنکه هرچه از نظر تاریخی به عقب بروید و به عصر خیام نزدیکتر شوید می‏بینید که از این تعداد آنچه قطعاً منسوب به اوست شاید کمتر از بیست رباعی باشد و باقی یا در صحت انتسابشان تردید است و یا قطعاً به دیگران تعلق دارد.

بنابراین اولین مرحله در شناخت یک کتاب این است که ببینیم آنچه در دست ماست از نظر اسناد به گوینده و آورنده‏اش چقدر اعتبار دارد؟ آیا اسناد همه آن درست است یا آنکه قسمتی درست است و قسمتی نادرست؟ در این صورت چه درصدی از مطالب را می‏توانیم از نظر انتساب تأیید کنیم؟ بعلاوه به چه دلیل می‏توانیم بعضی را قطعاً نفی و برخی را قطعاً اثبات و پاره‏ای را مشکوک تلقی کنیم؟

این نوع شناخت آن چیزی است که قرآن از آن بی‏نیاز است و از این نظر کتاب منحصر به فرد جهان قدیم محسوب می‏شود. در میان کتابهای قدیمی کتاب دیگری نتوان یافت که قرنها بر آن گذشته باشد و تا این حد بلاشبهه باقی مانده باشد. مسائلی از این قبیل که فلان سوره مشکوک است، فلان آیه در فلان نسخه هست و در فلان نسخه نیست، در مورد قرآن اساساً مطرح نیست. قرآن بر نسخه و نسخه‏شناسی پیشی گرفت. جای کوچکترین تردیدی نیست که آورنده همه این آیات موجود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). [سخن یا شعر دیگری که به خود بربسته باشند.]

 حضرت محمّد بن عبداللَّه است که آنها را به عنوان معجزه و کلام الهی آورد و احدی‏ نمی‏تواند ادعا کند و یا احتمال بدهد که نسخه دیگری از قرآن وجود داشته و یا دارد. هیچ مستشرقی هم در دنیا پیدا نشده که بخواهد قرآن‏شناسی را از اینجا شروع کند که بگوید باید به سراغ نسخه‏های قدیمی و قدیمی‏ترین نسخه‏های قرآن برویم و ببینیم در آنها چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست. اگر در مورد تورات‏ و انجیل‏ و اوستا و یا شاهنامه‏ فردوسی و گلستان‏ سعدی و هر کتاب دیگر این نیاز هست، برای قرآن چنین نیازی نیست.

سرّ این مطلب- همان‏طور که گفته شد- پیشی گرفتن قرآن بر نسخه و نسخه‏شناسی است. قرآن گذشته از اینکه یک کتاب مقدس آسمانی بود و پیروان با این چشم بدان می‏نگریستند، اساسی‏ترین دلیل و برهان صدق دعوی پیامبر و بزرگترین معجزه او محسوب می‏شد. بعلاوه قرآن مانند تورات‏ نبود که یکباره نازل شود و بعد این اشکال به وجود بیاید که نسخه اصلی کدام است، بلکه آیات قرآن به تدریج و در طول 23 سال نازل شد و از همان روز اول نزول، مسلمین مانند تشنه بسیار سوزانی که به آب گوارایی برسد آیات قرآن را فرا می‏گرفتند و حفظ و ضبط می‏کردند، بخصوص که جامعه آن روز مسلمین جامعه‏ای بسیط بود و کتاب دیگری وجود نداشت تا مسلمانان، هم ناگزیر به حفظ آن باشند و هم ناچار از ضبط این ذهن خالی و حافظه قوی و نداشتن سواد خواندن و نوشتن سبب شده بود تا مسلمانان اطلاعاتشان را تنها از راه آنچه که می‏دیدند و می‏شنیدند کسب کنند؛ از این رو پیام قرآن که با احساس و عاطفه آنان سازگار بود همچون نقشی که در سنگ کنده شود در قلب آنان نقش می‏بست و چون آن را کلام خدا می‏دانستند نه سخن بشر، برایشان مقدسآشنایی با قرآن 1، ص12

بود و به خود اجازه نمی‏دادند که حتی یک کلمه یا یک حرف را در آن تغییر دهند و یا پس و پیش کنند و پیوسته تلاششان این بود که با تلاوت این آیات به خدا نزدیکتر شوند.

مزید بر همه اینها پیامبر اکرم از همان روزهای اول عده‏ای نویسندگان خاص برای قرآن انتخاب کرد که به «کتّاب وحی» معروفند. این امر امتیازی برای قرآن محسوب می‏شود که هیچ کدام از کتابهای قدیمی از آن برخوردار نبوده‏اند. نگارش کلام خدا از همان آغاز، از جمله علل قطعی حفظ و مصون ماندن آن از تحریف بود.

یکی دیگر از جهاتی که سبب حسن پذیرش قرآن در میان مردم می‏گردید جنبه ادبی و هنری فوق‏العاده قوی آن بود که از آن به «فصاحت و بلاغت» تعبیر می‏شود. جاذبه ادبی شدید قرآن باعث می‏شد مردم توجه‏شان به آن جلب شود و آن را به سرعت فرا گیرند و اما برخلاف سایر کتابهای ادبی نظیر دیوان حافظ و اشعار مولوی که علاقه‏مندان به دلخواه در آن دست می‏برند تا آن را به خیال خود کاملتر کنند، احدی به خود اجازه دست بردن در قرآن را نمی‏داد زیرا بلافاصله این آیه: «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَینا بَعْضَ الْاقاویلِ. لَاخَذْنا مِنْهُ بِالْیمینِ. ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتینَ» «1» و آیات دیگری که عظمت دروغ بستن بر خدا را آشکار می‏کند، در ذهنش نقش می‏بست و از این امر منصرف می‏شد.

به این ترتیب قبل از آنکه تحریف در این کتاب آسمانی راه پیدا کند آیات آن متواتر شد و به مرحله‏ای رسید که دیگر انکار و یا کم و زیاد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). حاقّه/ 44- 46. [و اگر محمّد به دروغ سخنانی به ما نسبت می‏داد، محققاً او را به قهر و انتقام برمی‏گرفتیم و رگش را قطع می‏کردیم.]

کردنِ حتی یک حرف از آن غیرممکن شد.

بنابراین درباره قرآن نیازی نداریم که از این جهت بحثی بکنیم؛ همچنان که هیچ قرآن‏شناسی در دنیا خود را نیازمند به این‏گونه بحث نمی‏بیند. اما یک نکته لازم است که یادآوری شود و آن اینکه در اثر توسعه سریع قلمرو اسلام و اقبال چشمگیر مردم جهان به قرآن و نیز به واسطه دور بودن عامه مسلمین از مدینه که مرکز صحابه و حافظان قرآن بود این خطر وجود داشت که تدریجاً لااقل در نقاط دورافتاده به عمد یا اشتباه کم و زیادها و تغییراتی در نسخه‏های قرآن رخ دهد، ولی هوشیاری و موقع‏سنجی مسلمین مانع این کار شد. مسلمانان در همان نیم قرن اول متوجه این خطر شدند و لهذا از حضور صحابه و حافظان قرآن استفاده کردند و برای جلوگیری از کم و زیادهای سهوی یا عمدی در نقاط دورافتاده، نسخه‏هایی تصدیق‏شده از مدینه به اطراف پراکندند و برای همیشه جلو اشتباهکاری را مخصوصاً از طرف یهود که قهرمان چنین کارهایی به حساب می‏آیند گرفتند.

2. شناخت تحلیلی‏

در این مرحله، بررسی تحلیلی کتاب، مورد نظر است، یعنی تشخیص اینکه این‏کتاب مشتمل بر چه مطالبی است و چه هدفی را تعقیب می‏کند، راجع به جهان چه نظری دارد، نظرش درباره انسان چیست؟ چه دیدی درباره جامعه دارد؟ سبک ارائه مطالب در آن و شیوه برخورد آن با مسائل چگونه است؟ آیا دیدی فیلسوفانه و یا به اصطلاح امروز عالمانه دارد؟ آیا قضایا را از دریچه چشم یک عارف نگاه می‏کند و یا آنکه سبکش مخصوص به خود است؟ و سؤال دیگری که آیا این کتاب پیامیو رهنمودی برای بشریت دارد یا نه؟ و اگر پاسخ مثبت است آن پیام چیست؟ در واقع دسته اول این پرسشها مربوط می‏شود به نگرش و دید این کتاب نسبت به جهان و انسان و حیات و مرگ و ... یا به عبارت جامعتر مربوط می‏شود به جهان‏بینی کتاب و به اصطلاح فلاسفه خودمان حکمت نظری آن، و دسته دوم سؤالها در خصوص این است که کتاب چه طرحی برای آینده انسان دارد؟ انسان و جامعه انسانی را بر اساس چه الگویی می‏خواهد بسازد، که این را ما به «پیام» کتاب تعبیر می‏کنیم.

در هر حال این نوع شناخت مربوط به محتواست و درباره هرکتابی می‏توان از این نظر بحث کرد، خواه آن کتاب‏ شفا ی بوعلی باشد و یا گلستان‏ سعدی. ممکن است کتابی از «دید» و «پیام» هردو خالی باشد و یا تنها دید داشته باشد و نه پیام، یا آنکه هردو را دارا باشد.

در باب شناخت تحلیلی قرآن باید ببینیم قرآن مجموعاً مشتمل بر چه مسائلی است و آن مسائل را چگونه عرضه کرده است. استدلالات و احتجاجات قرآنی در زمینه‏های مختلف چگونه است؟ آیا چون قرآن حافظ و حارس و نگهبان ایمان است و پیامش یک پیام ایمانی است، به عقل به چشم یک رقیب نگاه می‏کند و می‏کوشد تا جلو تهاجم عقل را بگیرد و دست و پای رقیب را ببندد و یا به عکس همواره به چشم یک حامی و یک مدافع به عقل نگاه می‏کند و از نیروی آن استمداد می‏کند؟ این سؤالات و صدها سؤال نظیر آن که ضمن شناخت تحلیلی طرح می‏گردد ما را با ماهیت قرآن آشنا می‏سازد.

3. شناخت ریشه‏ای‏

در این مرحله، بعد از آنکه صحت استناد و انتساب یک کتاب به نویسنده‏اش محرز شد و بعد از اینکه محتوای کتاب به خوبی تحلیل و بررسی شد، باید به تحقیق در این مورد بپردازیم که آیا مطالب و محتویات کتاب، فکر بدیع نویسنده آن است یاآنکه از اندیشه دیگران وام گرفته شده است. مثلًا در مورد دیوان حافظ بعد از طی مراحل شناخت سندی و شناخت تحلیلی، تازه باید ببینیم آیا حافظ این مطالب و افکار و اندیشه‏هایی را که در قالب کلمات و جمله‏ها و اشعار آورده و با زبان مخصوص خودش بیان کرده، از پیش خود ابداع نموده یا آنکه فقط الفاظ و کلمات و زیباییها و هنرمندیها از حافظ است اما فکر و اندیشه از دیگری یا دیگران. به عبارت دیگر پس از آنکه اصالت هنری حافظ محرز شد، باید اصالت فکری او محرز شود «1».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). ممکن است حافظ فقط یک هنرمند باشد نه یک مفکر و نه یک عارف و ممکن است در عین حال که هنرمند است مفکر و عارف هم باشد. آنچه که مسلم است این است که حافظ قبل از آنکه یک شاعر باشد یک عالم به حساب می‏آمده، با کتابها و اندیشه‏های دیگران اعم از شعرا، ادبا، مفسرین، فقها و بالخصوص عرفا آشنا بوده و احیاناً همه یا قسمتی از آثار آنها را از اساتید فرا گرفته است. حافظ در زمان ما بیشتر از جنبه شعری‏اش مورد توجه است و کسی او را از علما نمی‏شناسد، حال آنکه در زمان خودش عالمی بوده که گاهی هم شعر می‏گفته. در کتابهایی که نزدیک زمان حافظ نوشته شده، آنجا که از او نامی به میان آمده القابی به او نسبت داده شده است که بیشتر القاب یک عالم است تا یک شاعر. حالا در مورد این مرد عالم که با فرهنگ زمان خودش آشنا بوده و از عرفان و سیر و سلوک معنوی اطلاع زیادی داشته و منازل سلوک عرفانی را بهتر از هر شاعر فارسی‏زبان دیگری به زبان شعر درآورده است این سؤال مطرح می‏شود که آیا در ارائه این افکار از جایی متأثر بوده است یا آنکه همه را خود ابداع کرده؟ آیا مثلًا محیی‏الدین اندلسی که پدر عرفان اسلامی به حساب می‏آید روی حافظ اثر داشته است؟ آیا ابن فارض مصری که پیش از حافظ می‏زیسته و در ادبیات عرفانی عرب همان جایگاهی را دارد که حافظ در ادبیات فارسی دارد، در شکل‏گیری افکار حافظ مؤثر نبوده است؟ وظیفه شناخت ریشه‏ای، بررسی این مسائل و پاسخگویی به این سؤالات است.

این نوع شناخت درباره حافظ و یا هر مؤلف دیگری شناختی است از نظر ریشه افکار و اندیشه‏های مؤلف. چنین شناختی فرع بر شناخت تحلیلی است؛ یعنی اول باید محتوای اندیشه مؤلف دقیقاً شناخته شود، آنگاه به شناخت ریشه‏ای اقدام گردد. در غیر این صورت حاصل کار نظیر آثار برخی از نویسندگان تاریخ علوم می‏شود که از علوم سررشته‏ای ندارند و با این حال تاریخ علوم می‏نویسند. یا می‏توان از بعضی نویسندگان کتابهای فلسفی نام برد که مثلًا می‏خواهند درباره ابن‏سینا و ارسطو و وجوه تشابه و تمایز آنها بنویسند، اما متأسفانه نه ابن‏سینا را می‏شناسند و نه ارسطو را. اینان با اندک مقایسه به محض اینکه بعضی مشابهتهای لفظی پیدا کردند فوراً به قضاوت می‏پردازند، حال آنکه در مقایسه باید به عمق‏اندیشه پی برده شود و برای اینکه عمق اندیشه متفکرانی چون ابن‏سینا و ارسطو درک گردد یک عمر وقت لازم است؛ وگرنه هرچه گفته شود تخمینی و تقلیدی و علی‏العمیاء «1» خواهد بود.

در بررسی قرآن و شناخت آن، بعد از آنکه مطالعه‏ای تحلیلی درباره قرآن به عمل آوردیم، آنوقت پای مقایسه و شناخت تاریخی به میان می‏آید، به این معنی که می‏باید قرآن را با تمام محتویاتش با کتابهای دیگری که در آن زمان وجود داشته و بخصوص کتابهای مذهبی آن زمان مقایسه کنیم. در این مقایسه لازم است همه شرایط و امکانات را از قبیل میزان ارتباط شبه جزیره عربستان با سایر نقاط و تعداد آدمهای باسواد که در آن هنگام در مکه زندگی می‏کردند در نظر گرفت، آنگاه ارزیابی کرد که آیا آنچه که در قرآن هست در کتابهای دیگر پیدا می‏شود یا نه، و اگر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). [کورکورانه‏]

پیدا می‏شود به چه نسبت است؟ و آیا آن مطالبی که مشابه سایر کتابهاست شکل اقتباس دارد یا آنکه مستقل است و حتی نقش تصحیح اغلاط آن کتابها و روشن کردن تحریفات آنها را ایفا می‏کند؟

اصالتهای سه‏گانه قرآن‏

مطالعه پیرامون قرآن ما را با «اصالتهای سه‏گانه» این کتاب آشنا می‏کند. اولین اصالت قرآن اصالت انتساب است؛ یعنی اینکه بدون شبهه و بدون آنکه نیازی به پی‏جویی نسخه‏های قدیمی باشد، روشن است که آنچه امروز به نام قرآن مجید تلاوت می‏شود عین همان کتابی است که آورنده آن حضرت محمّد بن عبداللَّه (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به جهان عرضه کرده است. اصالت دوم اصالت مطالب است، به این معنی که معارف قرآن التقاطی و اقتباسی نیست بلکه ابتکاری است. تحقیق در این زمینه وظیفه شناخت تحلیلی است. اصالت سوم اصالت الهی قرآن است؛ یعنی اینکه این معارف از افق ماوراء ذهن و فکر حضرت رسول به ایشان افاضه شده است و ایشان صرفاً حامل این وحی و این پیام بوده‏اند و این نتیجه‏ای است که از شناخت ریشه‏ای قرآن به دست می‏آید.

اما شناخت ریشه‏ای و به عبارت دیگر تعیین اصالت معارف قرآنی مبتنی برشناخت نوع دوم است. از این رو ما بحث خود را از شناخت تحلیلی شروع می‏کنیم، یعنی به بررسی این امر می‏پردازیم که محتویات قرآن چیست و چه مسائلی در قرآن مطرح گردیده و درباره چه مسائلی بیشتر حساسیت نشان داده شده و موضوعات آن چگونه ارائه شده است. اگر در شناخت تحلیلی بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم و از عهده آن به خوبی بیرون بیاییم و با معارف قرآنی آشنایی کافی پیدا کنیم، در آن صورت- همان طور که گفتیم- به اصالتی می‏رسیم که عمده‏ترین اصالتهای قرآن است و آن عبارت است از «اصالت الهی» یعنی معجزه بودن قرآن.

شرایط آشنایی با قرآن‏

آشنایی با قرآن به مقدماتی نیازمند است که در اینجا به اختصار آنها را ذکر می‏کنیم.

شرط ها و مقمات ضروری شناخت قرآن

یکی از شرط های ضروری شناخت قرآن آشنایی به زبان عربی است. همان‏گونه که شناخت حافظ و سعدی بدون دانستن زبان فارسی ممکن نیست، آشنایی با قرآن هم که به زبان عربی نگاشته شده بدون دانستن زبان عربی امکان‏پذیر نیست. شرط دیگر، آشنایی با تاریخ اسلام است زیرا قرآن مثل‏ تورات‏ یا انجیل‏ نیست که یکباره توسط پیامبر عرضه شده باشد، بلکه این کتاب در طول 23 سال دوران زندگی پیامبر- از بعثت تا وفات- در خلال جریان پرهیجان تاریخ اسلام نازل شده است و از همین روست که آیات قرآن به اصطلاح شأن نزول دارند. شأن نزول چیزی نیست که معنای آیه را در خود محدود کند بلکه به عکس، دانستن شأن نزول تا حد زیادی در روشن شدن مضمون و آیات مؤثر و راهگشاست.

شان نزول

تمایز قرآن با تورات و انجیل

شرط سوم، آشنایی با سخنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. ایشان به نصّ خود قرآن اولین مفسّر این کتاب است. مفسّر یعنی بیان‏کننده، و در قرآن آمده است: ... وَ انْزَلْنا الَیک الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ الَیهِمْ ... «1»

و یا در آیه دیگر می‏فرماید:

هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْامِّیینَ رَسولًا مِنْهُمْ یتْلُوا عَلَیهِمْ ایاتِهِ وَ یزَکیهِمْ وَ یعَلِّمُهُمُ الْکتابَ وَ الْحِکمَةَ ... «2»

طبق نظر قرآن، پیامبر اکرم خود مبین و مفسّر این کتاب است و آنچه از پیامبر رسیده ما را در تفسیر قرآن یاری می‏دهد. و اما برای ما که شیعه هستیم و به ائمه اطهار معتقدیم و اعتقاد داریم آنچه را که پیامبر از ناحیه خدا داشته به اوصیاء گرامی‏اش منتقل کرده است، روایات معتبری که از ائمه رسیده نیز همان اعتبار روایات معتبری را دارد که از ناحیه رسول خدا رسیده است و لهذا روایات موثّق ائمه کمک بزرگی است در راه شناخت قرآن.

نکته مهمی که در بررسی قرآن باید به آن توجه داشت این است که در درجه اول می‏باید قرآن را به کمک خود قرآن شناخت. مقصود این است که آیات قرآن مجموعاً یک ساختمان بهم پیوسته را تشکیل می‏دهند؛ یعنی اگر یک آیه از آیات قرآن را جدا کنیم و بگوییم تنها

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). نحل/ 44 [ما قرآن را بر تو فرود آوردیم تا تو آنچه را که بر آنها فرود آمده برایشان توضیح دهی.]

(2). جمعه/ 2 [خداوند در میان مردمی درس‏ناخوانده، پیامبری درس‏ناخوانده فرستاد که آیات خداوند را بر مردم تلاوت می‏کند، آنها را از آلودگیها پاک می‏نماید و کتاب (قرآن) و حکمت به آنها تعلیم می‏دهد.]

همین یک آیه را می‏خواهیم بفهمیم، شیوه درستی اتخاذ نکرده‏ایم. البته ممکن است فهم ما از همان یک آیه درست باشد، اما این کاری است از احتیاط بیرون. آیات قرآن برخی مفسر برخی دیگر است‏ «2». و همان‏طوری که برخی مفسران بزرگ گفته‏اند، ائمه اطهار این روش تفسیری را تأیید کرده‏اند.

روش تفسیری ائمه علیهم السلام

قرآن در بیان مسائل، شیوه‏ای مخصوص به خود دارد. در بسیاری موارد اگر یک آیه تنها را از قرآن اخذ کنید بدون آنکه آن را بر آیات مشابه عرضه بدارید، مفهومی پیدا می‏کند که با مفهوم همان آیه وقتی که در کنار آیات هم‏مضمون قرار گرفته است بکلی متفاوت است.

به عنوان نمونه‏ای از شیوه خاص قرآن، می‏توان از آیات محکم و آیات متشابه نام برد. درباره محکمات و متشابهات یک تصور عوامانه وجود دارد. گروهی می‏پندارند آیات محکم آنهایی هستند که مطالب در آنها به صورت ساده و صریح طرح شده و به عکس در آیات متشابه موضوعات به صورت لُغَز و معما و رمز مطرح‏گردیده است. بر طبق این تعریف، مردم حق دارند تنها در آیات محکمه و صریح تدبر کنند ولی آیات متشابه اساساً قابل شناخت نیستند و نمی‏توان در مورد آنها اندیشه کرد. قهراً اینجا این سؤال مطرح می‏شود که اصلًا فلسفه آیات متشابه چیست؟ چرا قرآن آیاتی را که قابل شناخت نیست عرضه کرده است؟ پاسخ مطلب به اجمال این است که نه معنای محکم، صریح و ساده است و نه معنای متشابه، لغز وار و رمزگونه. معما و رمز لفظی است با معنای مبهم و مجمل که با کلماتی بیان می‏گردد که به طور مستقیم افاده معنی نمی‏کند. مثلًا هنگامی که سلطان محمود در ازای زحمت طاقت‏فرسای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(2). الْقُرْ انُ یفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً.

فردوسی صله ناچیزی برای او در نظر گرفت، فردوسی صله را نپذیرفت و در عوض در اشعار خود به هجو سلطان محمود پرداخت و او را به بخل و امساک متهم کرد. برخی از این هجویات صریح بودند و برخی لغز وار. از جمله فردوسی در جایی گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر مادر شاه بانو بدی‏ |  | مرا سیم و زر تا به زانو بدی‏ |

در جای دیگر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کف شاه محمود کشورگشای‏ |  | نُه اندر نُه آمد سه اندر چهار |

یعنی چه؟ در اینجا فردوسی از یک بیان معماوار استفاده کرده که برای درک منظور او باید معما را حل کرد. مقصود این است که: 81/ 9\* 9 و 12/ 4\* 3 که مجموعاً می‏شود 93. فردوسی می‏گوید کف سلطان محمود مثل 93 است یعنی مشت او آنچنان محکم بسته شده که تنها انگشت شست باز است و این انگشت همراه با انگشت سبّابه شکل 9 به خود می‏گیرد و همراه سه انگشت دیگر 93 را تشکیل می‏دهد. با این بیان، فردوسی خواسته شدت خسّت سلطان محمود را نشان دهد.

حالاآیا در قرآن هم آیاتی لغز وار وجود دارد؟ این با نصّ قرآن که می‏گوید قرآن کتابی روشنگر و قابل فهم برای همه و آیاتش همه نور و هدایت است، منافات دارد.سرّمطلب این است که برخی مسائل مطروحه در قرآن بخصوص آنجا که سخن از امور غیب و ماوراءالطبیعه است، اساساً با الفاظ قابل بیان نیستند و به قول شیخ شبستری:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| معانی هرگز اندر حرف ناید |  | که بحر بیکران در ظرف ناید |

اما از آنجا که زبان بیان قرآن همین زبان بشری است، ناگزیر آن موضوعات لطیف و معنوی با عباراتی بیان شده‏اند که بشر برای موضوعات مادی به کار می‏برد. لکن‏ برای جلوگیری از سوء فهم، مسائل در بعضی آیات به گونه‏ای طرح شده که می‏باید حتماً به کمک آیات دیگر تفسیر گردد و غیر از این راهی وجود نداشته است. مثلًا قرآن می‏خواسته از حقیقتی که نام آن رؤیت خدا با قلب است- یعنی اینکه انسان می‏تواند خدا را با قلب خود شهود کند- نام ببرد. این معنی در قالب این عبارات بیان شده:

وُجوهٌ یوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ. الی‏ رَبِّها ناظِرَةٌ «1».

در آن روز چهره‏هایی خرم وجود دارد که به پروردگار خود نظر می‏افکنند.

قرآن لفظ «دیدن» را به کار برده و لفظ مناسبتری برای ادای مقصود در اختیار نداشته است اما برای جلوگیری از اشتباه در جای دیگر توضیح می‏دهد:

لاتُدْرِکهُ الْابْصارُ وَ هُوَ یدْرِک الْابْصارَ «2».

هیچ چشمی او را درک نمی‏کند ولی او بینندگان را مشاهده می‏کند.

طبعاً خواننده متوجه می‏شود که علی‏رغم تشابه لفظی، این امور سنخیتی با هم ندارند و کاملًا از یکدیگر جدا هستند. قرآن برای جلوگیری از مشتبه شدن آن معانی شامخ و عالی با معانی مادی، می‏گوید متشابهات را به محکمات ارجاع کنید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). قیامة/ 22 و 23.

(2). انعام/ 103.

... انْزَلَ عَلَیک الْکتابَ مِنْهُ ایاتٌ مُحْکماتٌ هُنَّ امُّ الْکتابِ‏. آل‏عمران/ 7.

قرآن را بر تو فرود آورد، برخی آیات آن محکمه هستند یعنی دارای آنچنان استحکامی که نمی‏توان آنها را از معنی خود خارج کرد و معانی دیگری نتیجه گرفت. این آیات، امّ‏الکتاب یعنی آیات مادرند؛ یعنی درست همان‏گونه که طفل به مادر رجوع می‏کند و مادر مرجع فرزند است و یا شهرهای بزرگ (امّ‏القری) مرجع‏شهرهای کوچکتر محسوب می‏شوند، آیات محکم نیز مرجع آیات متشابه به حساب می‏آیند. آیات متشابه برای فهمیدن و تدبر کردن هستند، اما در آنها باید به کمک آیات محکم تدبر کرد. بدون کمک آیات مادر، آنچه که از آیات متشابه اخذ شود درست و معتبر نخواهد بود.

آیا قرآن شناختنی است؟

در تحلیل و شناخت محتوای قرآن نخستین سؤالی که مطرح می‏شود این است که آیا اساساً قرآن قابل شناخت و بررسی هست؟ آیا می‏توان در مطالب و مسائل قرآن تفکر و تدبر کرد یا آنکه این کتاب اساساً برای شناختن عرضه نشده بلکه صرفاً برای تلاوت و قرائت و یا برای ثواب بردن و تبرک و تیمن است؟ ممکن است به ذهن خطور کند که این سؤال موردی ندارد زیرا در این جهت که قرآن کتابی برای شناخت است کسی تردید نمی‏کند. اما نظر به اینکه در دنیای اسلام به علل مختلف جریانهای نامطلوبی در موضوع شناخت قرآن پیش آمد که در انحطاط مسلمین تأثیر بسزایی داشته است و متأسفانه هنوز هم ریشه‏های آن افکار منحط و خطرناک در جامعه ما وجود دارد، لازم می‏دانیم کمی در این باره توضیح بدهیم.

در میان علمای شیعه در سه چهار قرن پیش افرادی پیدا شدند که معتقد بودند قرآن حجت نیست. اینها از میان منابع چهارگانه فقه که از طرف علمای اسلام به عنوان معیار شناخت مسائل اسلامی عرضه شده بود یعنی قرآن و سنت و عقل و اجماع، سه منبع را قبول نداشتند. در مورد اجماع می‏گفتند این رسم سنی‏هاست و نمی‏توان از آن تبعیت کرد. در خصوص عقل می‏گفتند با این همه خطای عقل اعتماد به آن جایز نیست. اما در مورد قرآن محترمانه ادعا می‏کردند که قرآن بزرگتر از آن است که ما آدمهای حقیر بتوانیم آن را مطالعه کنیم و در آن بیندیشیم؛ فقط پیامبر و ائمه حق دارند در آیات قرآن غور کنند، ما فقط حق تلاوت آیات را داریم. این گروه همان اخباریین هستند.

اخباریین تنها مراجعه به اخبار و احادیث را جایز می‏دانستند. شاید تعجب کنید اگر بدانید در بعضی از تفاسیری که توسط این افراد نوشته شد، در ذیل هر آیه اگر حدیثی بود آن را ذکر می‏کردند و اگر حدیثی وجود نداشت از ذکر آیه خودداری می‏کردند آن طور که گویی اصلًا آن آیه از قرآن نیست .

این عمل یک نوع ظلم و جفا بر قرآن بود. و پیداست جامعه‏ای که کتاب آسمانی خود، آنهم کتابی مانند قرآن را به این شکل طرد کند و آن را به دست فراموشی بسپارد هرگز در مسیر قرآن حرکت نخواهد کرد. بجزاخباریون گروههای دیگری نیز بودند که قرآن را دور از دسترس عامه می‏دانستند. از جمله اینان اشاعره را می‏توان نام برد که معتقد بودند شناخت قرآن معنایش تدبر در آیات قرآن نیست بلکه معنای آن فهم معانی تحت‏اللفظی آیات است، معنایش این است که هرچه از ظاهر آیات فهمیدیم همان را قبول کنیم و کاری به باطن آن نداشته باشیم. طبیعی است که این شیوه برخورد با قرآن خیلی زود باعث انحراف و گمراهی می‏شود زیرا اینان ناگزیر از توضیح معنای آیات بودند اما چون عقل را تعطیل کرده بودند قهراً نوعی برداشت عوامانه از قرآن برایشان حاصل می‏شد. آنها به دلیل همین طرز تفکر خیلی زود از جاده درک صحیح منحرف شدند و اعتقادات نادرستی پیدا کردند. از جمله اینکه به تجسم (یعنی جسم بودن خدای تعالی) و صدها اعتقاد انحرافی دیگر نظیر امکان رؤیت خدا با چشم و گفتگو با خدا با زبان بشری قائل شدند.

در مقابلِ گروهی که اساساً قرآن را رها کرده بودند، گروهی دیگر پیدا شدند که آن را وسیله رسیدن به هدف ها و اغراض خود قرار دادند. اینان در هر زمینه‏ای که منافعشان اقتضا می‏کرد به تأویل آیات قرآن پرداختند و مسائلی را به قرآن نسبت دادند که اساساً روح قرآن از آنها بی‏خبر بود. در مقابل هر اعتراضی هم پاسخ این گروه این بود که باطن آیات را تنها ما می‏دانیم و این معانی که می‏گوییم از شناخت باطن آیات به دست آمده‏اند.

قهرمانان این جریان در تاریخ اسلام دو گروهند: اول اسماعیلیه که به آنها باطنیه هم می‏گویند و دوم متصوفه. اسماعیلیه بیشتر در هندوستان و کم و بیش در ایران هستند. اینها یک دوره حکومت نیز تشکیل دادند که حکومت فاطمیان مصر بود. اسماعیلیان به اصطلاح شیعه شش امامی هستند ولی به طور قطع، اجماع و اتفاق تمام علمای شیعه دوازده امامی این است که این شش امامی‏ها از هر غیرشیعه‏ای از تشیع دورترند؛ یعنی حتی اهل تسنن که هیچ یک از ائمه شیعه را آن‏گونه که شیعه اعتقاد دارد قبول ندارند، به اهل تشیع نزدیکتر از این به اصطلاح‏شیعه‏های شش امامی هستند «1». اسماعیلیان به واسطه باطنی‏گری‏شان خیانتهای زیادی در تاریخ اسلام مرتکب شدند و نقش بزرگی در ایجاد انحراف در مسائل اسلامی داشتند.

از اسماعیلیه که بگذریم، متصوفه در زمینه تحریف آیات و تأویل آنها مطابق عقاید شخصی خود ید طولایی داشته‏اند. در اینجا یک نمونه از تفسیرهای آنها را ذکر می‏کنم تا شیوه تحریف های آنان روشن گردد و خواننده از این مجمل بتواند حدیث مفصل بخواند.

در قرآن آنجا که داستان حضرت ابراهیم و پسرش اسماعیل ذکر شده، چنین آمده است که به حضرت ابراهیم چند بار در رؤیا دستور قربانی کردن فرزندش در راه خدا داده می‏شود. ابراهیم علیه السلام ابتدا از این دستور تعجب می‏کند، اما بعد از آنکه رؤیا چند بار تکرار می‏گردد، یقین پیدا می‏کند و تسلیم امر پروردگار می‏شود. بعد موضوع را با پسرش در میان می‏گذارد، او هم خالصانه می‏پذیرد و تسلیم حکم الهی می‏شود «2».

(1). در کنگره «تقریب بین المذاهب الاسلامیه» که تقریباً 35 سال پیش تشکیل گردید و طی آن مذاهب‏مختلف اسلامی برای رفع سوءتفاهمها دور هم جمع شدند عده‏ای هم به نمایندگی از اسماعیلیان شرکت کردند، اما در همان جا شیعه و سنی بالاتفاق گفتند که ما اساساً شما را جزو فرق اسلامی به حساب نمی‏آوریم و شما اجازه شرکت در این مجمع را ندارید.

(2). ... یا بُنَی انّی اری‏ فِی الْمَنامِ ا نّی اذْبَحُک فَانْظُرْ ماذا تَری‏ قالَ یا ابَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنی انْ شاءَاللَّهُ مِنَ الصّابِرینَ. (صافّات/ 102)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

منظور هم همین ظهور تسلیم و رضا به قضای حق بوده است و به همین دلیل وقتی پدر و پسر هردو از روی صفای باطن و خلوص نیت آماده اجرای فرمان خداوند تبارک و تعالی شدند، اجرای حکم به اذن خدا متوقف شد. در تفسیر همین واقعه، متصوفه می‏گفتند مقصود از ابراهیم، ابراهیم عقل است و مقصود از اسماعیل، اسماعیل نفس؛ و عقل در اینجا قصد آن داشت تا نفس را ذبح کند!

بازی با قرآن

روشن است که چنین برداشتی بازی کردن با قرآن است و ارائه یک نوع شناخت انحرافی. و درباره همین برداشتهای انحرافی و مبتنی بر خواستها و امیال شخصی و گروهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْیهِ فَلْیتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ «1». اینچنین بازی با آیات، خیانت به قرآن محسوب می‏شود، آنهم خیانتی بسیاربزرگ‏ «2».

قرآن در برابر جمود و خشک‏اندیشی اخباریون و نظایر آنها و همچنین در مقابل انحرافات و برداشتهای ناروای باطنیه و دیگران راه وسطی پیشنهاد می‏کند که عبارت است از تأمل و تدبر بی‏غرضانه و منصفانه. قرآن نه تنها مؤمنین که حتی مخالفین را به تفکر و اندیشه درباره آیات خود فرا می‏خواند و گوشزد می‏کند که به جای جبهه‏گیری در برابر آن، به تأمل درباره آیاتش بپردازند. درباره مخالفین قرآن می‏گوید چرا به تدبر در قرآن نمی‏پردازند، این دلها چگونه دلهایی است که گویی

انحرافات متصوفه و باطنیه

و اخباریه

\_\_\_\_(1). [هرکس قرآن را به رأی و نظر خویش تفسیر کند جایگاه خویش را در آتش فراهم کند.]

(2). [در زمان ما نیز متأسفانه بازار برداشتهای انحرافی و تفسیرهای التقاطی و اندیشه‏های ضد اسلامی به رنگ اسلام درآمده، بسیار گرم شده است. استاد شهید در مواجهه با این جریانات، مبارزه‏ای گسترده را آغاز کرده بود و در این راه نه فقط با اندیشه و قلم قدرتمندش پیکار کرد که دست آخر جان پاک خود را نیز صادقانه بر سر این کار گذاشت.]

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

دل های مهر زده شده

بر آنها مهر زده شده است‏ «1». در آیه دیگری می‏فرماید: کتابٌ انْزَلْناهُ الَیک مُبارَک‏ کتابی است پرثمر و پر برکت که ما به سوی تو فرود آوردیم، چرا؟ لِیدَّبَّروا ایاتِهِ‏ برای این فرود نیاوردیم که ببوسند و بالای طاقچه بگذارند، بلکه برای اینکه در آیاتش بیندیشند و تدبر کنند، وَ لِیتَذَکرَ اولُوا الْالْبابِ‏ «2» و آنان که دارای فکر و خرد هستند آگاهی یابند.

این آیات و دهها آیه دیگر در تأکید بر تدبر در قرآن، همه مجاز بودن تفسیر قرآن را تأیید می‏کنند، اما تفسیری نه از روی میل و هوای نفس بلکه بر اساس انصاف و صداقت و بدون غرض. وقتی که ما در قرآن منصفانه و بی‏غرضانه تأمل می‏کنیم هیچ ضرورتی ندارد که بتوانیم همه مسائل آن را حل کنیم. قرآن از این حیث شبیه طبیعت است. در طبیعت بسا رازها وجود دارد که حل نشده و در شرایط فعلی نیز برای ما امکان حل آنها وجود ندارد. اما این مسائل در آینده حل خواهند شد. بعلاوه در شناخت طبیعت، انسان باید اندیشه خود را با طبیعت آن‏گونه که‏هست مطابق کند نه آنکه طبیعت را آن‏گونه که می‏خواهد توجیه و تفسیر کند. قرآن نیز همچون طبیعت کتابی است که برای یک زمان نازل نشده است. اگر غیر از این بود، در گذشته همه رازهای قرآن کشف می‏شد و این کتاب آسمانی جاذبه و تازگی و اثربخشی خود را از دست می‏داد، حال آنکه استعداد تدبر و تفکر و کشف جدید همیشه برای قرآن هست و این نکته‏ای است که پیامبر و ائمه آن را توضیح داده‏اند.

شباهت قرآن با طبیعت

در حدیثی از پیامبر نقل شده است که فرمودند: مَثَل قرآن مَثَل خورشید و ماه است و مانند آندو همیشه در جریان است، یعنی ثابت و یکنواخت نیست و یک جا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(2). افَلا یتَدَبَّرونَ الْقُرْ انَ امْ عَلی‏ قُلوبٍاقْفالُها. (محمّد/ 24)

(3). ص/ 29.

میخکوب نمی‏شود. و یا فرمود: قرآن ظاهرش زیبا و باطنش ژرفاست‏ «1».

در عیون اخبار الرضا از قول امام رضا علیه السلام نقل شده که از امام جعفرصادق علیه السلام پرسیدند چه سرّی است که قرآن هرچه زمان بیشتر بر او می‏گذرد و هرچه بیشتر تلاوت می‏شود بر طراوت و تازگی‏اش افزوده می‏گردد؟ امام فرمود: لِانَّ الْقُرْآنَ لَمْ‏ینْزَلْ لِزَمانٍ دونَ زَمانٍ وَ لِناسٍ دونَ ناسٍ‏ برای اینکه قرآن تنها برای یک زمان و نه زمان دیگر، و برای یک مردم و نه مردم دیگر، نازل نشده، بلکه برای همه زمانها و همه مردم نازل شده است. فرودآورنده، آن را طوری ساخته است که در هر زمان با وجود همه اختلافهایی که در طرز فکر و در معلومات و وسعت اندیشه‏ها به چشم می‏خورد، باز هم قرآن بر زمانها و افکار پیشی می‏گیرد. در عین حال که در هر دوره مجهولاتی برای خوانندگان در بر دارد، اما آنقدر معانی و مفاهیم قابل درک و استناد نیز عرضه می‏کند که ظرفیت زمانه را اشباع می‏سازد.

تازگی

قرآن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). ظاهِرُهُ انیقٌ وَ باطِنُهُ عَمیقٌ.

شناخت تحلیلی قرآن‏

در این بخش می‏خواهیم به بررسی محتویات قرآن بپردازیم. البته اگر بنا باشد متعرض تک‏تک موضوعات قرآن بشویم مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. این است که ابتدا کلیات را طرح می‏کنیم و بعد به ذکر برخی از جزئیات می‏پردازیم.

قرآن درباره بسیاری از مطالب بحث کرده و در این میان روی بعضی از مطالب زیاد تکیه کرده است و روی بعضی دیگر کمتر. از جمله مسائلی که در قرآن مورد بحث قرار گرفته خدای جهان و جهان است. باید ببینیم قرآن خدا را چگونه می‏شناسد. آیا این شناسایی فیلسوفانه است یا عارفانه؟ آیا به سبک سایر کتابهای مذهبی نظیر تورات‏ و انجیل‏ است یا آنکه شکل مکاتب هندی را دارد؟ و یا اساساً از یک شکل وشیوه مستقل در شناسایی خدا برخوردار است.

شناخت خدا در قرآن

یکی دیگر از مسائل مطرح شده در قرآن، مسئله جهان است. باید بررسی کنیم که دید قرآن درباره جهان چگونه است. آیا خلقت و جهان را عبث و بازیچه می‏داند یا آن را برحق می‏داند؟ آیا جریان عالم را بر اساس یک سلسله سنن و نوامیس می‏داند یا آن را بی‏قاعده و گزاف می‏شمارد آن طور که گویی هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست.

از جمله مسائل کلی مطرح شده در قرآن مسئله انسان است. باید نظر قرآن را در مورد انسان تحلیل کرد. آیا قرآن درباره انسان با خوشبینی سخن می‏گوید یا دید منفی و بدبینانه‏ای نسبت به او دارد؟ آیا انسان را حقیر می‏شمارد یا برای او کرامت و عزت قائل است؟

مسئله دیگر مسئله جامعه انسانی است. آیا قرآن برای جامعه انسانی شخصیت و اصالت قائل است یا آنکه صرفاً فرد را اصیل به حساب می‏آورد؟ آیا جامعه از دید قرآن حیات و موت و ترقی و انحطاط دارد یا آنکه همه این صفات تنها درباره افراد صادق است؟ در همین زمینه مسئله تاریخ مطرح می‏شود و اینکه نظر قرآن درباره تاریخ چیست؟ نیروهای محرک تاریخ از نظر قرآن کدامند و تأثیر فرد در تاریخ تا چه اندازه است؟

مسائل بسیار زیاد دیگری در قرآن مطرح است که در اینجا فهرست‏وار به چندتای آن اشاره می‏کنیم. از جمله این مسائل نظر قرآن درباره خودش است و بعد مسئله پیغمبر در قرآن و اینکه قرآن پیامبر را چگونه معرفی می‏کند، با او چگونه سخن می‏گوید و ... مسئله دیگر تعریف مؤمن در قرآن و صفات مؤمنین است.

هرکدام از این بحثهای کلی البته شعبه‏ها و شاخه‏هایی دارند. به عنوان مثال وقتی درباره انسان بحث می‏کنیم طبعاً در خصوص اخلاق نیز باید سخن بگوییم و یا وقتی از جامعه صحبت می‏کنیم ناگزیر باید از روابط افراد و مسئله امر به معروف و نهی از منکر، مسئله طبقات اجتماعی و ... سخن به میان بیاوریم.

قرآن خود را چگونه معرفی می‏کند؟

در تحلیل محتوای قرآن بهتر است کار را از اینجا شروع کنیم که ببینیم قرآن خودش درباره خودش چه نظری دارد و خود را چگونه معرفی می‏کند؟ اولین نکته‏ای که قرآن درباره خود می‏گوید این است که این کلمات و عبارات، سخن خداست. قرآن تصریح می‏کند که پیامبر انشاءکننده قرآن نیست بلکه آنچه را که توسط روح‏القدس یا جبرئیل به اذن خدا بر او القاء شده است بیان می‏کند.

توضیح دیگری که قرآن درباره خود می‏دهد، معرفی رسالتش است که عبارت از هدایت ابناء بشر و راهنمایی آنها برای خروج از تاریکیها به سوی نور است:

کتابٌ انْزَلْناهُ الَیک لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النّورِ «1».

بدون شک یکی از مصادیق این ظلمات، جهالت ها و نادانی هاست و قرآن بشر را از این ظلمات به روشنایی علم می‏برد. اما اگر ظلمت ها تنها در نادانی ها خلاصه می‏شد، فلاسفه هم می‏توانستند این مهم را به انجام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). ابراهیم/ 1 [این قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را به امر خدا از تاریکی به سوی نور بیرون بری.]

 برسانند، لکن ظلمت های دیگر وجود دارد به مراتب خطرناکتر از ظلمت نادانی که مبارزه با آن از عهده علم خارج است. از جمله این ظلمت ها منفعت‏پرستی و خودخواهی و هواپرستی است که ظلمتهایی فردی و اخلاقی به حساب می‏آید و نیز ظلمتهای اجتماعی نظیر ستم و تبعیض. در عربی واژه «ظلم» که معادل فارسی آن همان ستم است، از ماده ظلمت اخذ شده که نشان‏دهنده نوعی تاریکی اجتماعی و معنوی است.

مبارزه با این ظلمتها بر عهده قرآن و سایر کتابهای آسمانی است. قرآن خطاب به موسی بن عمران می‏گوید:

... انْ اخْرِجْ قَوْمَک مِنَ الظُّلُماتِ الَی النّورِ «1».

این تاریکی همان تاریکی ستم فرعون و فرعونیان است و نور، نور آزادی و عدالت.

نکته‏ای که اهل تفسیر به آن توجه کرده‏اند این است که قرآن همواره ظلمات را جمع می‏آورد و همراه با «الف» و «لام» که افاده استغراق می‏کند و شامل همه تاریکی ها می‏شود، حال آنکه نور را مفرد ذکر می‏کند و معنای آن این است که راه راست یکی بیشتر نیست حال آنکه مسیر انحراف و گمراهی متعدد است. مثلًا در آیةالکرسی می‏خوانیم:

اللَّهُ وَلِی الَّذینَ امَنوا یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَی النّورِ وَ الَّذینَ کفَروا اوْلِیاؤُهُمُ‏ الطّاغوتُ یخْرِجونَهُمْ مِنَ النّورِ الَی الظُّلُماتِ‏ «2».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1). ابراهیم/ 5 [... قومت را از این فضای تاریکی بیرون بکش و به عالم نور برسان.]

(2) بقره / 25

به این ترتیب قرآن هدف خود را مشخص می‏کند: پاره‏کردن زنجیرهای جهل و گمراهی و ستم و تباهی اخلاقی و اجتماعی و در یک کلمه نابودکردن ظلمتها و هدایت به سمت عدالت و خیر و روشنایی و نور.

آشنایی با زبان قرآن‏

مسئله دیگر مسئله آشنایی با زبان قرآن و تلاوت آن است. گروهی می‏پندارند منظور از تلاوت قرآن، تنها خواندن قرآن به قصد ثواب بردن است بدون آنکه چیزی از معانی آن درک گردد. اینها دائماً قرآن را دوره می‏کنند اما اگر یک بار از ایشان سؤال شود که آیا معنی آنچه را می‏خوانید می‏دانید، از پاسخگویی عاجز می‏مانند.

خواندن قرآن از این جهت که مقدمه‏ای است برای درک معانی قرآن، لازم و خوب است و نه صرفاً به قصد کسب ثواب.

درک معانی قرآن نیز ویژگی هایی دارد که باید به آن توجه داشت. در یادگیری بسیاری از کتابها آنچه که برای خواننده حاصل می‏شود یک سلسله اندیشه‏های تازه است که قبلًا در ذهن او وجود نداشت. در اینجا تنها عقل و قوه تفکر خواننده است که به فعالیت مشغول می‏شود. در مورد قرآن بدون شک باید آن را به قصد آموختن و تعلیم یافتن مورد مطالعه قرار داد. قرآن خود در این زمینه تصریح می‏کند:

کتابٌ انْزَلْناهُ الَیک مُبارَک لِیدَّبَّروا ایاتِهِ وَ لِیتَذَکرَ اولُواالْالْبابِ‏ «1».

یک وظیفه قرآن یاد دادن و تعلیم کردن است. در این جهت مخاطب قرآن عقل انسان خواهد بود و قرآن با زبان منطق و استدلال با او سخن می‏گوید. اما به‏جز این زبان، قرآن زبان دیگری نیز دارد که مخاطب آن عقل نیست بلکه دل است و این زبان دوم «احساس» نام دارد. آن که می‏خواهد با قرآن آشنا گردد و بدان انس بگیرد می‏باید با این دو زبان هردو آشنایی داشته باشد و هردو را در کنار هم مورد استفاده قرار دهد. تفکیک این دو از هم مایه بروز خطا و اشتباه و سبب خسران و زیان خواهد بود.

آنچه را که ما «دل» می‏نامیم عبارت است از احساسی بسیار عظیم و عمیق که در درون انسان وجود دارد و گاهی اسم آن را «احساس هستی» می‏گذارند، یعنی احساسی از ارتباط انسان با هستی مطلق. کسی که زبان دل را بداند و با آن انسان را مخاطب قرار دهد، او را از اعماق هستی و کنه وجودش به حرکت درمی‏آورد.

آنوقت دیگر تنها فکر و مغز انسان تحت تأثیر نیست، بلکه سراسر وجودش تحت تأثیر قرار می‏گیرد.

به عنوان نمونه‏ای از زبان احساس، شاید بتوان موسیقی را مثال آورد. انواع مختلف موسیقی ها در یک جهت اشتراک دارند و آن سروکار داشتن با احساسات آدمی است. موسیقی روح انسان را به هیجان می‏آورد و او را در دنیای خاصی از احساس فرو می‏برد. البته نوع هیجانات و احساسات ایجادشده بسته به نوع موسیقی تفاوت می‏کند. ممکن است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). ص/ 29 [کتابی مبارک و عظیم‏الشأن بر تو نازل کردیم تا مردم در آیاتش تفکر کنند و خردمندان تنبه حاصل کنند.]

یک نوع موسیقی با حس دلاوری و سلحشوری سر و کار داشته باشد و با همین زبان با انسان گفتگو کند. دیده‏اید در میدان های جنگ، مارش و سرود نظامی می‏نوازند و گاهی تأثیر این سرودها و آهنگ ها آنقدر قوی است که سربازی را که از ترس دشمن از سنگر بیرون نمی‏آید وادار می‏کند علی‏رغم حملات خصم، بی‏باکانه به پیش رود و با او به نبرد برخیزد.

نوع دیگری از موسیقی ممکن است با حس شهوت رانی سر و کار داشته باشد و انسان را به سستی و خود را رها نمودن و تسلیم پلیدی ها شدن دعوت نماید. دیده شده که تأثیر موسیقی در این جهت بسیار زیاد است و شاید هیچ چیز دیگری نمی‏تواند تا این اندازه در از بین بردن دیوارهای عفت و اخلاق مؤثر واقع شود. در مورد سایر غرایز و احساسات نیز آنگاه که با زبان این احساسات سخن گفته می‏شود، حال چه به وسیله موسیقی و چه به هر وسیله دیگر، می‏توان آنها را تحت کنترل و نظارت درآورد. یکی از متعالی‏ترین غرایز و احساسات هر انسان، حس مذهبی و فطرت خداجویی اوست. سر و کار قرآن با این حس شریف و برتر است‏ «1».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). درباره این حس دینی، در شرق و غرب عالم بسیار سخن ها گفته شده است. در اینجا به اختصار اقوال یکی دو تن از این اندیشمندان جهانی را نقل می‏کنم. اولین این سخنان متعلق به اینشتین است. او در یکی از مقالاتش راجع به مذهب اظهارنظر می‏کند و در همان‏جا متذکر می‏شود که به اعتقاد او به طور کلی سه نوع مذهب در جهان وجود داشته است:

1. مذهب ترس؛ یعنی مذهب گروهی که عامل برانگیزنده آنها به سوی مذهب یک سلسله ترسها از طبیعت و محیط بوده است.

2. مذهب اخلاق؛ و مقصودش مذهبی است که بر مبنای مصالح اخلاقی استوار است.

آنگاه از مذهب دیگری یاد می‏کند که نامش را «مذهب هستی» می‏گذارد و این تعبیر او همان تعبیری است که ما از آن به «دل» یاد کردیم. به اعتقاد اینشتین، این مذهب در واقع می‏خواهد بگوید زمانی برای انسان حالتی معنوی و روحی حاصل می‏شود که در آن حالت از این خود محدود که به واسطه آمال و آرزوهای حقیر و خرد احاطه شده و از دیگران جدا گردیده و همچنین از عالم هستی طبیعی که برای او حصاری شده است، به ناگاه بیرون می‏آید و از این زندان رها می‏شود و در آن هنگام است که به نظاره کل هستی می‏نشیند و وجود را همچون حقیقتی واحد در می‏یابد و عظمتها و شکوهها و جلالهای ماورای پدیده‏ها را به عیان می‏بیند و حقارت و ناچیزی خود را متذکر می‏گردد و آنگاه است که می‏خواهد با کل هستی متصل گردد.

این تعبیر اینشتین، داستان همّام را به یاد می‏آورد که از امیرالمؤمنین علیه السلام صفات مؤمن را می‏پرسد. حضرت در جواب او به پاسخی کوتاه اما جامع قناعت می‏کنند و می‏فرمایند:

یا هَمّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَ احْسِنْ فَانَّ اللَّهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا وَ الَّذینَ هُمْ مُحْسِنونَ.

ای همّام تو خود از خدا بترس و نیکوکار باش که خدا با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

اما همّام با این جواب راضی نمی‏شود و توضیح بیشتری می‏خواهد؛ از نحوه زیستن و طرز عبادت و گذران روزها و شبها و نحوه معاشرتهایشان و ... سؤال می‏کند. آنگاه حضرت علی علیه السلام به توصیف صفات مؤمن می‏پردازند و حدود 130 خط از خطوط چهره متقین را ترسیم می‏کنند و از جمله می‏فرمایند:

لَوْ لَاالْاجَلُ الَّذی کتَبَ اللَّهُ عَلَیهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ ارْواحُهُمْ فی اجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَینٍ. (نهج‏البلاغه، خطبه 191)

اگر اجل الهی نبود، برای یک چشم برهم زدن روح اینان در بدنشان قرار نمی‏گرفت.

این همان حالتی است که اینشتین به آن اشاره می‏کند و می‏گوید انسان قرآن خود توصیه می‏کند که او را با آهنگ لطیف و زیبا بخوانند. با همین نوای آسمانی است که قرآن با فطرت الهی انسان سخن می‏گوید و

مذهبی وجود خود را یک نوع زندان محصور می‏پندارد، چنان‏که می‏خواهد از قفس تن پرواز کند و تمام هستی را یکباره به عنوان یک واحد دریابد. در کلمات حضرت امیر علیه السلام این حقیقت پررنگتر و شدیدتر و جامعتر بیان شده است. از دید حضرت، مؤمن گویی تمام هستی را در بدن مادی خود جمع کرده و از همین روست که ناگهان قالب را رها می‏کند و روحش را آزاد می‏سازد. در داستان همّام این نکته را هم نوشته‏اند که وقتی سخن حضرت به پایان رسید، فریادی از همّام برآمد و قالب تهی کرد.

در زمینه حس معنوی انسانها، اقبال نیز سخن جالبی دارد، او می‏گوید:

در این گفته هیچ سرّ و معمایی وجود ندارد که نیایش به عنوان وسیله اشراقی نفسانی، عملی حیاتی و متعارف است که به وسیله آن جزیره کوچک شخصیت ما وضع خود را در کل بزرگتری از حیات اکتشاف می‏کند.

جمله‏ای نیز در همین زمینه از ویلیام جیمز وجود دارد:

انگیزش نیایش نتیجه ضروری این امر است که در عین حال که درونی‏ترین قسمت از خودهای اختیاری و عملی هرکس، خودی از نوع اجتماعی است، با وجود این، مصاحب کامل خویش را تنها در جهان اندیشه می‏تواند پیدا کند. اغلب مردم، خواه به صورت پیوسته و خواه تصادفی، در دل خود به آن رجوع می‏کنند.

حقیرترین فرد بر روی زمین با این توجه عالی، خود را واقعی و باارزش احساس می‏کند. احتمال دارد که مردمان از لحاظ درجه تأثیرپذیری با یکدیگر اختلاف داشته باشند. برای بعضی از مردم بیش از بعضی دیگر این توجه اساسی‏ترین قسمت خودآگاهی را تشکیل می‏دهد. آنان که بیشتر چنین هستند محتملًا دینی‏ترین مردمانند. ولی من اطمینان دارم که حتی آن کسانی که می‏گویند بکلی فاقد آن‏اند خود را فریب می‏دهند و حقیقتاً تا حدی دین دارند.

آن را تسخیر می‏کند «1».

قرآن در توصیف خویش، برای خود دو زبان قائل می‏شود. گاهی خود را کتاب تفکر و منطق و استدلال معرفی می‏کند و گاهی کتاب احساس و عشق. و به عبارت دیگر قرآن تنها غذای عقل و اندیشه نیست، غذای روح هم هست.

قرآن بر موسیقی خاص خودش تأکید زیادی دارد، موسیقی‏ای که اثرش از هر موسیقی دیگر در برانگیختن احساسات عمیق و متعالی انسان بیشتر است. قرآن خود به مؤمنین دستور می‏دهد تا مقداری از شب را به تلاوت قرآن مشغول باشند و در نمازهای خود در همان حالی که به خدا متوجه‏اند قرآن بخوانند. در خطاب به‏ پیامبر می‏گوید:

یا ا یهَا الْمُزَّمِّلُ. قُمِ اللَّیلَ الّا قَلیلًا. نِصْفَهُ اوِ ... «2»

شبها را بپا خیز برای عبادت و اندکی را بخواب. بپاخیز و به راز و نیاز با خدای خویش بپرداز. و در حالی که به عبادت ایستاده‏ای قرآن را ترتیل کن. ترتیل یعنی قرائت قرآن نه آنقدر تند که کلمات مفهوم نشوند و نه آنقدر جدا از هم که رابطه‏ها از بین برود. می‏گوید قرآن را با تأنّی و در حالی که به محتوای آیات توجه داری بخوان. و باز در آیات بعدی همان سوره می‏گوید آنگاه که برای کارهای روزانه نظیر تجارت و جهاد در راه خدا به خواب بیشتری احتیاج دارید، در هر حال خلوت عبادت را فراموش نکنید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). ائمه علیهم السلام قرآن را با چنان شوری می‏خواندند که رهگذرانی که صدای آنها را می‏شنیدند بی اختیار می‏ایستادند و منقلب می‏شدند و می‏گریستند.

(2). مزّمّل/ 1- 3

در میان مسلمانان یگانه چیزی که مایه نشاط و کسب قدرت روحی و پیدا کردن خلوص و صفای باطن بوده، همان موسیقی قرآن است. ندای آسمانی قرآن در اندک مدتی از مردم وحشی شبه جزیره عربستان مؤمنانی ثابت قدم به وجود آورد که توانستند با بزرگترین قدرتهای زمانه درافتند و آنها را از پا درآورند. مسلمانان قرآن را نه فقط به عنوان یک کتاب درس و تعلیم که همچون یک غذای روح و مایه کسب نیرو و ازدیاد ایمان می‏نگریستند. شبها با خلوص قرآن می‏خواندند «2» و با خدای خود راز و نیاز می‏کردند و روزها چون شیر غرّان به دشمن حمله می‏بردند.

قرآن خود چنین انتظاری از ایمان‏آوردگان داشت. در آیه‏ای خطاب به پیامبر می‏فرماید: فَلا تُطِعِ الْکافِرینَ وَ جاهِدْهُمْ بِهِ جِهاداً کبیراً «3» به حرف کفار گوش نده و تسلیم پیشنهاد های شان مشو. در مقابلشان به ایست و با سلاح قرآن به جهاد با آنها برخیز و مطمئن باش که فاتح خواهی بود. داستان زندگی پیامبر، خود بیانگر درستی‏این قول است. او تنها و بی هیچ پشتیبان در حالی که تنها قرآن را در دست دارد قیام می‏کند اما همین قرآن برای او همه چیز می‏شود، برایش سرباز تهیه می‏کند، سلاح فراهم می‏آورد، نیرو تدارک می‏بیند و بالاخره دشمن را در برابرش خاشع و خاضع می‏گرداند؛ افراد دشمن را به سوی او می‏کشاند و آنها را به تسلیم در برابر رسول خدا وادار می‏سازد و به این ترتیب وعده راستین الهی را تحقق می‏بخشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1). امام زین‏العابدین علیه السلام در دعایی که برای ختم قرآن تعلیم داده‏اند این نکته را متذکر شده‏اند: ... وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ لَنا فی ظُلَمِ اللَّیالی مونِساً خدایا قرآن را در تاریکی های شب مونس ما قرار بده؛ به ما آن فهم و عشق را عطا کن تا با این کتاب در دل شب انس و الفت داشته باشیم.

(2). فرقان/ 52.

وقتی قرآن زبان خود را زبان دل می‏نامد، منظورش آن دلی است که می‏خواهد با آیات خود آن را صیقل بدهد و تصفیه کند و به هیجان بیاورد. این زبان غیر از زبان موسیقی است که احیاناً احساسات شهوانی انسان را تغذیه می‏کند و نیز غیر از زبان مارش های نظامی و سرود های رزمی است که در ارتش ها می‏نوازند و حس سلحشوری را تقویت می‏کنند. این همان زبانی است که از اعراب بدوی مجاهدینی می‏سازد که در حقشان گفته‏اند: حَمَلوا بَصائِرَهُمْ عَلی‏ اسْیافِهِمْ‏ «1» آنان که شناخت های شان را، بینش های شان را، افکار روشن خودشان و دریافت های الهی و معنوی‏شان را بر شمشیرهایشان گذاشته بودند و شمشیرهایشان را در راه این ایده‏ها و افکار به کار می‏انداختند. برای آنان مسائل فردی و منافع شخصی مطرح نبود. با آنکه معصوم نبودند و خطا نیز از ایشان سر می‏زد، اما مصداق بارز «قائمُ اللّیل و صائمُ النّهار» به حساب می‏آمدند. در همه لحظات با عمق هستی در ارتباط بودند، شبهایشان به عبادت می‏گذشت و روزهایشان به جهاد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‏البلاغه‏ در خطبه‏ای که به نام «متقین» معروف است (خطبه 191) صفات متقین را برمی‏شمرد و بعد از آنکه توضیح می‏دهد که در رفتار چنین‏اند و در گفتار چنان و ... از جمله حالات آنها را در شب شرح می‏دهد و به قول سعدی شب مردان خدا را توصیف می‏کند و می‏فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). نهج‏البلاغه، خطبه 148.

امَّا اللَّیلُ فَصافّونَ اقْدامَهُمْ‏

هنگام شب پاهایشان برای عبادت جفت می‏شود.

تالینَ لِاجْزاءِ الْقُرْآنِ‏

آنگاه قسمتهای مختلف قرآن را تلاوت می‏کنند.

یرَتِّلونَهُ تَرْتیلًا

قرآن خواندنی از سر تأمل و اندیشه (نه مانند قرآن خواندن های بعضی از ما، تند و بدون فهم معانی).

یحَزِّنونَ بِهِ انْفُسَهُمْ ...

کلمات و آیات را با آهنگ و حزن مخصوص معنوی که از قلبشان پیدا می‏شود می‏خوانند. پس هرگاه به آیه‏ای برسند که رحمت الهی از آن فهمیده می‏شود، با شوق به آن نظر می‏کنند و وقتی به آیات بیانگر خشم الهی می‏رسند، غرق دنیای اندیشه می‏شوند، گویی که صدای دوزخیان را می‏شنوند.

قرآن بر روی این خاصیت خودش که کتاب دل و روح است، کتابی است که جانها را به هیجان می‏آورد و اشکها را جاری می‏سازد و دلها را می‏لرزاند، خیلی تأکید دارد و آن را حتی برای اهل کتاب نیز صادق می‏داند:

الَّذینَ اتَیناهُمُ الْکتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یؤْمِنونَ. وَ اذا یتْلی‏ عَلَیهِمْ قالوا امَنّا بِهِ انَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا ... «1»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). قصص/ 52 و 53.

گروهی را توصیف می‏کند که چون قرآن برایشان می‏خوانند به حالت خضوع و خشوع درمی‏آیند و می‏گویند ایمان آوردیم به آنچه در این کتاب است که همه آن حق است. این را می‏گویند و دائم بر خضوعشان افزوده می‏شود.

در آیه دیگری تأکید می‏کند که از اهل کتاب، مسیحیان و نصاری‏ به مسلمانان نزدیکترند تا یهود و مشرکین‏ «2» و بعد گروهی از نصاری‏ را که با شنیدن قرآن ایمان‏ می‏آورند این طور توصیف می‏کند:

وَ اذا سَمِعوا ما انْزِلَ الَی الرَّسولِ تَری‏ اعْینَهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفوا مِنَ الْحَقِّ یقولونَ رَبَّنا امَنّا فَاکتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ‏ «1».

و چون آیاتی را که به رسول فرستاده شده بشنوند اشک از دیده‏های آنها جاری می‏شود، می‏گویند پروردگارا ایمان آوردیم، ما را از جمله گواهان صادق پیامبرت درنظرگیر.

و در جای دیگر که اساساً از مؤمنین سخن می‏گوید، آنها را چنین معرفی می‏کند:

اللَّهُ نَزَّلَ احْسَنَ الْحَدیثِ کتاباً مُتَشابِهاً مَثانِی تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلودُ

(1). لَتَجِدَنَّ اشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ امَنُوا الْیهودَ وَ الَّذینَ اشْرَکوا وَ لَتَجِدَنَّ اقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذینَ امَنُوا الَّذینَ قالوا انّا نَصاری‏ ... (مائده/ 82)

هر آینه دشمن‏ترین مردم را نسبت به مسلمانان، یهود و مشرکان خواهی یافت و بامحبت‏ترین مردم نسبت به مسلمانان آنان هستند که گویند ما نصرانی هستیم.

(1). مائده/ 83.

الَّذینَ یخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلینُ جُلودُهُمْ وَ قُلوبُهُمْ الی‏ ذِکرِ اللَّهِ‏ «1».

خدا بهترین سخنها را فرود آورده، سخنی که سراسرش یکدست و مشابه است. در عین حال تنها بشارت نیست، اندرز هم هست. مردمان خداپرست خداترس وقتی کلمات خدا را می‏شنوند بدنشان به لرزه در می‏آید و خوف بر آنها عارض می‏شود. آنگاه حالتشان مبدل به حالت تذکر و محبت و آرامش می‏شود.

در این آیات و در بسیاری آیات دیگر «2»، قرآن نشان می‏دهد که صرفاً کتابی علمی و تحلیلی نیست بلکه در همان زمان که از استدلال منطقی استفاده می‏کند، با احساس و ذوق و لطایف روح بشر نیز سخن می‏گوید و جان او را تحت تأثیر قرار می‏دهد.

مخاطبهای قرآن‏

یکی دیگر از نکاتی که در شناخت تحلیلی می‏باید از قرآن استنباط کرد، تعیین و تشخیص مخاطبان قرآن است. در قرآن تعبیراتی نظیر هُدی لِلْمُتَّقینَ‏ «3»، هُدی وَ بُشْری‏ لِلْمُؤْمِنینَ‏ «4» و لِینْذِرَ مَن کانَ حَیاً «5» زیاد آمده است. اینجا می‏توان سؤال کرد که هدایت برای پرهیزکاران لزومی ندارد زیرا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). زمر/ 23.

(2). مثل آیه 58 از سوره مریم و آیات اول سوره صف.

(3). هدایت است برای پرهیزکاران. (بقره/ 2)

(4). هدایت و بشارت است برای مؤمنین. (بقره/ 97)

(5). آمده است تا زنده‏ها را انذار کند. (یس/ 70)

آنها خود پرهیزکارند. از سوی دیگر در قرآن می‏بینیم که خود را چنین معرفی می‏کند:

انْ هُوَ الّا ذِکرٌ لِلْعالَمینَ. وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حینٍ‏ «1».

این قرآن نیست مگر مایه بیداری همه جهانیان و خبرش را بعد خواهید شنید «2».

پس آیا این کتاب برای همه جهانیان است یا صرفاً برای مؤمنین؟ باز در آیه دیگر، پروردگار سبحان خطاب به پیامبر می‏گوید:

وَ ما ارْسَلْناک الّا رَحْمَةً لِلْعالَمینَ‏ «3».

ما تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمتی هستی برای همه عالمیان.

توضیح مفصل این مطلب آنجا که مبحث «تاریخ در قرآن» طرح بشود، ارائه خواهد شد. اما در اینجا به اجمال باید گفت در آیاتی که خطاب قرآن به همه مردم عالم است، در واقع می‏خواهد بگوید قرآن اختصاص به قوم و دسته خاصی ندارد، هرکس به سمت قرآن بیاید نجات پیدا می‏کند؛ و اما در آیاتی که از کتاب هدایت‏ بودن برای مؤمنین و متقین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). ص/ 87 و 88.

(2). این آیه از آیات عجیب قرآن است. در هنگام نزول آیه، پیامبر در مکه بود و در واقع با اهل یک دهکده گفتگو می‏کرد. برای مردم مضحک بود که فردی تنها، با این اطمینان بگوید که خبر این کتاب را بعد خواهید شنید؛ به زودی خواهید شنید که این کتاب در اندک مدت با جهانیان چه خواهد کرد.

(3). انبیاء/ 107.

نام می‏برد، می‏خواهد این نکته را روشن کند که در نهایت چه کسانی رو به سوی قرآن خواهند آورد و چه گروههایی از آن دوری خواهند گزید. قرآن از قوم خاص و قبیله معینی به عنوان علاقه‏مندان و ارادتمندان خود یاد نمی‏کند؛ نمی‏گوید قرآن در تیول این یا آن قوم قرار دارد. قرآن برخلاف سایر مکاتب انگشت روی منافع یک طبقه خاص نمی‏گذارد؛ مثلًا نمی‏گوید صرفاً برای تأمین منافع فلان طبقه آمده است؛ نمی‏گوید هدفش تنها حمایت از طبقه کارگران است یا پشتیبانی از طبقه کشاورزان. قرآن در مورد خودش تأکید می‏کند که کتابی است برای برقراری عدالت. درباره پیامبران می‏گوید:

وَ انْزَلْنا مَعَهُمُ الْکتابَ وَ الْمیزانَ لِیقومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ «1».

قرآن قسط و عدالت را برای کل جامعه انسانی می‏خواهد نه فقط برای این طبقه یا آن قوم و قبیله. قرآن برای جلب انسانها به سمت خود، برخلاف بعضی مکتبها مثل نازیسم، بر روی تعصبات آنها انگشت نمی‏گذارد. همچنین برخلاف برخی دیگر از مکتبها مثل مارکسیسم، بر روی منفعت‏طلبی و نفع‏پرستی انسانها تکیه نمی‏کند و آنها را از راه منافعشان به حرکت در نمی‏آورد «2». قرآن همان طور که برای وجدان عقلی انسان اصالت قائل است، برای او یک اصالت وجدانی و فطری نیز قائل است و بر اساس همان فطرت حق‏جویی و عدالت‏طلبی است که انسانها را به سیر و حرکت وا می‏دارد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). حدید/ 25.

(2). زیرا در این صورت دیگر عدالت و حق برای گروندگان هدف نخواهد بود، بلکه رسیدن به منافع وارضای خواسته‏ها هدف قرار می‏گیرد.

و از این رو پیامش منحصر به طبقه کارگر یا کشاورز یا محروم و مستضعف نمی‏شود. قرآن به ظالم و مظلوم، هر دو خطاب می‏کند که به راه حق بیایند. موسی، هم به بنی‏اسرائیل و هم به فرعون پیام خدا را ابلاغ می‏کند و از آنها می‏خواهد که به پروردگار ایمان بیاورند و در راه او حرکت کنند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسالت و دعوت خود را، هم به سران قریش و هم به ابوذر و عمار عرضه می‏کند. قرآن نمونه‏های متعددی از برانگیختن فرد علیه خودش و بازگشت از مسیر گمراهی و تباهی (توبه) ذکر می‏کند. البته قرآن خود به این نکته توجه دارد که‏ بازگشت آنها که در رفاه و تنعم بسر می‏برند به مراتب دشوارتر از بازگشت محرومان و ستمدیدگان است.

گروه دوم به اقتضای طبع در راه عدالت حرکت می‏کنند، اما گروه اول باید از منافع شخصی و گروهی خود صرف‏نظر کنند و پا روی امیال و خواست های خود بگذارند.

قرآن می‏گوید گروندگان به او آنها هستند که روحشان پاک و تصفیه‏شده است و این گروندگان صرفاً بر اساس حقیقت‏جویی و عدالت‏طلبی که فطری هر انسانی است به قرآن گرایش پیدا کرده‏اند نه به اقتضای منافع و تمایلات مادی و جاذبه‏های دنیوی.

عقل از دیدگاه قرآن‏

در فصل قبل به اختصار از زبانهای قرآن سخن گفتیم و تذکر دادیم که قرآن برای ابلاغ پیامش از دو زبان کمک می‏گیرد که عبارتند از استدلال منطقی و احساس.

هریک از این دو زبان مخاطبی مخصوص به خود دارد که برای اولی عقل است و برای آن دیگری دل. در این بخش به بررسی نظر قرآن درباره عقل می‏پردازیم.

باید ببینیم آیا عقل از نظر قرآن سند است و به تعبیر علمای فقه و اصول آیا عقل حجت است یا خیر؟ و این بدان معنی است که اگر دریافتی واقعاً دریافت صحیح عقل باشد آیا می‏باید بشر بدان احترام بگذارد و بر طبق آن عمل کند یانه؟ و اگر عمل کند و احیاناً در مواردی مرتکب خطا شود آیا خداوند او را معذور می‏دارد یا معاقَب خواهد

داشت؟ و اگر عمل نکند آیا خداوند به این دلیل که چرا با اینکه عقلت حکم می‏کرد عمل نکردی، او را مجازات خواهد کرد یا خیر؟

دلایل سندیت عقل‏

مسئله سندیت و حجیت عقل از نظر اسلام در جای خودش ثابت است و علمای اسلام نیز از ابتدا تاکنون- جز گروهی اندک- هیچ کدام در سندیت عقل تردید نداشته‏اند و آن را جزو منابع چهارگانه فقه به حساب آورده‏اند.

1. دعوت به تعقل از طرف قرآن‏

ماچون درباره قرآن گفتگو می‏کنیم لازم است دلایل حجیت عقل را از خود قرآن استخراج نماییم. قرآن به انحاء مختلف- بخصوص تأکید می‏کنم که به انحاء مختلف- سندیت عقل را امضا کرده است. تنها در یک مورد می‏توان از حدود شصت هفتاد آیه قرآن نام برد که در آنها به این مسئله اشاره شده است که «این موضوع را طرح کرده‏ایم تا درباره آن تعقل کنید.» به عنوان مثال از یک تعبیر شگفت‏انگیز قرآن برایتان نمونه می‏آورم. قرآن می‏فرماید:

انَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکمُ الَّذینَ لایعْقِلونَ‏ «1».

بدترین جنبنده‏ها «2» کسانی هستند که کر و گنگ و لایعقل‏اند.

(1). انفال/ 22.

(2). دابّه به معنای جنبنده، علاوه بر چهارپایان شامل حشرات هم می‏شود. اما در زبان عربی

البته واضح است که منظور قرآن از کر و لال، کر و لال عضوی نیست، بلکه منظور آن دسته از مردم است که حقیقت را نمی‏خواهند بشنوند و یا می‏شنوند و به زبان اعتراف نمی‏کنند. گوشی که از شنیدن حقایق عاجز است و صرفاً برای شنیدن مهملات و خزعبلات آمادگی دارد از نظر قرآن کر است و زبانی که تنها برای چرندگویی به کار می‏افتد به تعبیر قرآن لال است.

الَّذینَ لایعْقِلونَ‏ نیز کسانی هستند که از اندیشه خویش سود نمی‏گیرند. قرآن این‏گونه افراد را که نام انسان زیبنده آنها نیست، در سلک حیوانات و به نام چهارپایان مخاطب خویش قرار می‏دهد «1».

در یک آیه دیگر ضمن طرح یک مسئله توحیدی در مورد توحید افعالی و توحید فاعلی، می‏فرماید:

وَ ما کانَ لِنَفْسٍ انْ تُؤْمِنَ الّا بِاذْنِ اللَّهِ. هیچ کس را نرسد که ایمان بیاورد مگر به اذن الهی.

به دنبال طرح این مسئله غامض که هر ذهنی ظرفیت تحمل و درک آن را ندارد و براستی انسان را تکان می‏دهد، آیه را چنین دنبال می‏کند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
دایره استعمال این لغت محدود شده و تنها به چهارپایان نظیر اسب و الاغ و گاو و استر اطلاق می‏شود.

(1). سعدی در این بیت زیبا همین مضمون را بیان کرده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به نطق آدمی بهتر است از دواب‏ |  | دواب از تو به گر نگویی صواب‏ |
|  |  |  |

وَ یجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لایعْقِلونَ‏ «1».

و بر آنان که تعقل نمی‏کنند پلیدی قرار می‏دهد.

در این دو آیه که به عنوان نمونه ذکر کردم، قرآن به اصطلاح اهل منطق به دلالت مطابَقی دعوت به تعقل نموده است. آیات بسیار دیگری نیز وجود دارند که قرآن به دلالت التزامی سندیت عقل را امضا می‏کند «2». به عبارت دیگر سخنانی می‏گوید که پذیرش آنها بدون آنکه حجیت عقل پذیرفته شده باشد امکان‏پذیر نیست. مثلًا از حریف استدلال عقلی می‏طلبد:

قُلْ هاتوا بُرْهانَکمْ‏ «3».

به دلیل التزام می‏خواهد این حقیقت را بیان کند که عقل، سند و حجت است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). یونس/ 100.

(2). هرگاه وجود امری ما را به امر دیگری راهنمایی کند، اسم دلالت بر آن می‏گذاریم. دلالت انواع‏گوناگون دارد که یکی از آنها دلالت لفظی است و به سه صورت امکان‏پذیر است:

اول: دلالت مطابقه یعنی آنکه لفظ بر تمام معنی خود دلالت می‏کند، مثل وقتی که می‏گوییم: «اتومبیل» و منظور تمام اجزای آن است.

دوم: دلالت تضمّن یعنی لفظ بر جزئی از معنی خود دلالت می‏کند. مثلًا می‏گوییم: «اتومبیل اینجاست» و از آن می‏فهمیم که اتاق و یا موتور آن نیز اینجاست.

سوم: دلالت التزام که در آن لفظ بر امری خارج از معنی خود دلالت می‏کند، مثل اینکه اسم «حاتم» را می‏شنویم و جود و سخا به خاطرمان می‏آید.

(3). بقره/ 111 [بگو دلیلتان را بیاورید.]

و یا اینکه رسماً برای اثبات وحدت واجب‏الوجود قیاس منطقی ترتیب می‏دهد:

َوْ کانَ فیهِما الِهَةٌ الَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا «1».

در اینجا قرآن یک قضیه شرطیه تشکیل داده؛ مقدّم را استثنا کرده و تالی را نادیده گرفته است.

قرآن با این همه تأکید بر روی عقل می‏خواهد این حرف بعضی از ادیان را که می‏گویند ایمان با عقل بیگانه است و برای مؤمن شدن باید فکر را تعطیل کرد و تنها قلب را به کار انداخت تا نور خدا در آن راه یابد، ابطال نماید.

2. استفاده از نظام علّی و معلولی‏

دلیل دیگری که نشان می‏دهد قرآن برای عقل اصالت قائل است این است که مسائل را در ارتباط علّی و معلولی آنها بیان می‏کند. رابطه علت و معلول و اصل علیت پایه تفکرات عقلانی است و قرآن خود آن را محترم شمرده و به کار می‏برد. با آنکه قرآن از جانب خدا سخن می‏گوید و خداوند نیز آفریننده نظام علت و معلولی است و طبعاً سخن از ماورائی است که علت و معلول مادون آن قرار دارند، با این همه، از این موضوع غفلت نمی‏کند که از نظام سببی و مسبّبی عالم یاد کند و وقایع و پدیده‏ها را مقهور این نظام بداند. به عنوان مثال این آیه را در نظر بگیرید که می‏فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). انبیاء/ 22 [اگر خدایان متعدد غیر از ذات احدیت وجود می‏داشت، آسمان و زمین تباه شده بودند.]

انَّ اللَّهَ لایغَیرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی‏ یغَیروا ما بِانْفُسِهِمْ‏ «1».

می‏خواهد بگوید درست است که همه سرنوشتها به اراده خداست ولی خداوند سرنوشت را از ماورای اختیار و تصمیم و عمل بشر بر او تحمیل نمی‏کند و کار گزاف انجام نمی‏دهد، بلکه سرنوشتها هم نظامی دارند و خدا سرنوشت هیچ جامعه‏ای را خود به خود و بی‏وجه عوض نمی‏کند، مگر آنکه آنان خودشان در آنچه که مربوط به خودشان است مانند نظامهای اخلاقی و اجتماعی و ... و آنچه مربوط به‏ وظایف فردی‏شان است تغییر دهند.

از سوی دیگر قرآن مسلمانان را تشویق می‏کند که به مطالعه در احوال و سرگذشت اقوام پیشین بپردازند و از آن درس عبرت بگیرند. بدیهی است که اگر سرگذشت اقوام و ملتها و نظامها بر اساس گزاف و تصادف بود و اگر سرنوشتها از بالا به پایین تحمیل می‏شد دیگر مطالعه و پندآموزی معنی نداشت. قرآن با این تأکید می‏خواهد تذکر دهد که بر سرنوشت اقوام نظامات واحدی حاکم است. به این ترتیب اگر شرایط جامعه‏ای مشابه شرایط جامعه دیگر باشد سرنوشت همان جامعه در انتظارش خواهد بود. در آیه دیگری می‏فرماید:

فَکأَینْ مِنْ قَرْیةٍ اهْلَکناها وَ هِی ظالِمَةٌ فَهِی خاوِیةٌ عَلی‏ عُروشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشیدٍ. افَلَمْ یسیروا فِی الْارْضِ فَتَکونَ لَهُمْ قُلوبٌ یعْقِلونَ بِها اوْ اذانٌ یسْمَعونَ بِها ... «2»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1). رعد/ 11.

(1). حج/ 45 و 46.

چه بسیار شهر و دیاری که ما اهلش را در آن حال که به ظلم و ستم مشغول بودند به خاک هلاک نشاندیم و اینک آن شهرها از بنیاد ویران است و چه چاه و قناتهای آب که معطل بماند و چه قصرهای عالی که بی‏صاحب گشت. اکنون مردمان این زمان آیا نمی‏خواهند در روی زمین گردش کنند و در احوال اقوام و ملل مطالعه نمایند و از آنها درس بگیرند ... در تمام این مطالب، قبول نظامات، به دلالت التزامی مؤید نظم علّی و معلولی است و پذیرش رابطه علّی و معلولی به معنای قبول سندیت عقل است.

3. فلسفه احکام‏

یکی دیگر از دلایل حجیت عقل از نظر قرآن این است که برای احکام و دستورها فلسفه ذکر می‏کند. معنای این امر این است که دستورِ داده شده معلول این مصلحت می‏باشد. علمای اصول می‏گویند مصالح و مفاسد در سلسله علل احکام قرارمی‏گیرند. مثلًا قرآن در یک جا می‏گوید نماز بپای دارید و در جای دیگر فلسفه‏اش را هم یادآوری می‏کند:

انَّ الصَّلوةَ تَنْهی‏ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکرِ «2».

اثر روحی نماز را متذکر می‏گردد که چگونه به انسان تعالی می‏دهد و به سبب این تعالی، انسان از فحشا و بدیها انزجار و انصراف پیدا می‏کند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(2). عنکبوت/ 45

و یا از روزه یاد می‏کند و به دنبال دستور به اجرای آن می‏گوید:

کتِبَ عَلَیکمُ الصِّیامُ کما کتِبَ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکمْ لَعَلَّکمْ تَتَّقونَ‏ «1».

و چنین است در مورد سایر احکام نظیر زکات و جهاد که درباره همه آنها از لحاظ فردی و اجتماعی توضیح می‏دهد. به این ترتیب قرآن به احکام آسمانی در عین ماورائی بودن جنبه این دنیایی و زمینی می‏دهد و از انسان می‏خواهد درباره آنها اندیشه کند تا کنه مطلب برای او روشن گردد و تصور نکند که اینها صرفاً یک سلسله رمزهای مافوق فکر بشر است.

4. مبارزه با لغزش های عقل‏

دلیل دیگری که بر اصالت عقل نزد قرآن دلالت دارد و از دلایل قبلی رساتر است، مبارزه قرآن با مزاحم های عقل است. برای توضیح این مطلب ناگزیر باید مطالبی را مقدمتاً بیان کنیم.

ذهن و فکر انسان در بسیاری موارد دچار اشتباه می‏شود. این موضوع نزد همه ما شایع و رایج است. البته منحصر به عقل نیست بلکه حواس و احساسات نیز مرتکب خطا می‏شوند. مثلًا برای قوه باصره دهها نوع خطا ذکر کرده‏اند. در مورد عقل بسیار اتفاق می‏افتد که انسان استدلالی ترتیب می‏دهد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). بقره/ 183.

و بر اساس آن‏نتیجه‏گیری می‏کند اما بعد احیاناً درمی‏یابد که استدلال از پایه نادرست بوده است.

اینجا این سؤال مطرح می‏شود که آیا باید به واسطه عملکرد نادرست ذهن در پاره‏ای موارد، قوه اندیشه را تعطیل کرد یا آنکه نه، با وسائل و اسباب دیگری می‏باید خطاهای ذهن را پیدا کرد و از آنها جلوگیری نمود؟ در پاسخ این پرسش، سوفسطائیان می‏گفتند اعتماد بر عقل جایز نیست و اساساً استدلال کردن کار لغوی است. فلاسفه در این زمینه جوابهای دندان‏شکنی به اهل سفسطه داده‏اند که از جمله آنها یکی این است که سایر حواس هم مانند عقل اشتباه می‏کنند ولی هیچ کس حکم به تعطیل و استفاده نکردن از آنها نمی‏دهد.

از آنجا که کنار گذاردن عقل ممکن نبود، ناچار متفکرین مصمم شدند تا راه خطا را سد کنند. در بررسی این موضوع متوجه این نکته شدند که هر استدلال از دو قسمت تشکیل شده است: ماده و صورت، درست نظیر یک ساختمان که مصالحی نظیر گچ و سیمان و آهن در ساختن آن به کار رفته (ماده) و شکل خاصی نیز به خود گرفته است (صورت). برای آنکه ساختمان از هر جهت خوب و کامل ساخته بشود، لازم است هم مصالح مناسبی برای آن در نظر گرفته شود و هم آنکه نقشه‏اش صحیح و بی‏نقص باشد. در استدلال هم برای تضمین صحت آن لازم است هم ماده‏اش درست باشد و هم صورتش. برای بررسی و قضاوت درباره صورت استدلال، منطق ارسطویی یا منطق صوری به وجود آمد. وظیفه منطق صوری این بود که درست یا نادرست بودن صورت استدلال را مشخص کند و به ذهن کمک نماید تا دچار خطا در صورت استدلال نشود «1».

اما مسئله عمده این است که برای تضمین صحت استدلال، تنها منطق صورت کافی نیست. این منطق تنها یک جهت را تأمین می‏کند. برای حصول اطمینان از درستی ماده استدلال، منطق ماده نیز لازم داریم؛ یعنی به معیاری نیاز داریم که به کمک آن بتوانیم کیفیت مواد فکری را بسنجیم.

دانشمندانی نظیر بیکن و دکارت تلاش کردند تا همان طور که ارسطو برای صورت استدلالْ منطقی وضع کرد، آنها نیز برای ماده استدلال منطق مشابهی تأسیس کنند. در این زمینه نیز تا حدودی توانستند معیارهایی به دست دهند که گرچه از نظر کلی بودن نظیر منطق ارسطو نبود اما تا حدودی می‏توانست به انسان کمک کند و او را از خطای در استدلال باز دارد. اما شاید تعجب کنید اگر بدانید که قرآن در جهت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). از جمله اشتباهاتی که حدود چند قرن است در جهان علم صورت گرفته و منشأ سوء فهم‏های بسیاری شده است، این مطلب است که گروهی پنداشتند وظیفه منطق ارسطو تعیین صحت یا عدم صحت ماده استدلال نیز هست و چون این کار از منطق ارسطویی ساخته نبود حکم به بی‏فایده بودن آن دادند. متأسفانه این اشتباه در زمان ما نیز بسیار تکرار می‏شود و البته این امر نشان می‏دهد که گویندگان شناخت درستی از منطق ارسطویی ندارند و آن را نفهمیده‏اند. اگر بخواهیم از همان مثال ساختمان استفاده کنیم باید بگوییم وظیفه منطق ارسطویی در تعیین صحت استدلال، درست شبیه کار شاقول در تعیین راست بودن دیوار است. به کمک شاقول نمی‏توان فهمید که آجر و ملاط و سیمانِ به کار رفته در دیوار از جنس مرغوب است یا نامرغوب؛ تنها چیزی که شاقول نشان می‏دهد راست یا کج بودن دیوار است. منطق ارسطو که البته بعدها به وسیله سایر اندیشمندان تکامل یافته و بسیار غنی شده است تنها راجع به صورت استدلال قضاوت می‏کند و در مورد ماده استدلال نفیاً و اثباتاً ساکت است و چیزی نمی‏تواند بگوید.

جلوگیری از خطای درباره استدلال مسائلی را عرضه کرده است که بر پژوهشهای امثال دکارت تقدم فضل و فضل تقدم دارد.

منشأهای خطا از نظر قرآن‏

از جمله منشأهایی که قرآن برای خطا ذکر می‏کند این است که انسان گمان را به جای یقین بگیرد «1». اگر بشر خود را مقید کند که در مسائل تابع یقین باشد و گمان را به عوض یقین نپذیرد، به خطا نخواهد افتاد «2». قرآن روی این مسئله بسیار تأکید نموده است و حتی در یک جا تصریح دارد که بزرگترین لغزشگاه فکری بشر همین پیروی از گمان است و یا در جای دیگر خطاب به پیامبر می‏فرماید:

وَ انْ تُطِعْ اکثَرَ مَنْ فِی الْارْضِ یضِلّوک عَنْ سَبیلِ اللَّهِ انْ یتَّبِعونَ الَّا الظَّنَّ وَ انْ هُمْ الّا یخْرُصونَ‏ «3».

اکثر مردم زمین چنین‏اند که از گمان پیروی می‏کنند. تو هم اگر بخواهی از آنها پیروی کنی تو را نیز گمراه می‏کنند چون مردم تابع گمانند نه یقین و به همین دلیل خطا می‏کنند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). قاعده اول دکارت هم همین است. او می‏گوید پس از این هیچ مطلبی را قبول نمی‏کنم مگر اینکه قبلًاوارسی و بررسی نمایم و اگر در صد احتمال یک احتمال خلاف وجود داشت از آن استفاده نمی‏کنم و آن را کنار می‏گذارم. معنای صحیح یقین هم همین است.

(2). البته باید توجه داشت که در مسائل ظنّی و احتمالی و در مواردی که نمی‏توان یقین حاصل نمود، می‏باید همان ظن و احتمال را در نظر گرفت. اما ظن را به جای ظن و احتمال را به جای احتمال باید پذیرفت نه آنکه ظن و احتمال را به جای یقین در نظر گرفت. این دومی است که ایجاد خطا می‏کند.

(3). انعام/ 116

و یا در آیه دیگری می‏فرماید:

وَ لا تَقْفُ ما لَیسَ لَک بِهِ عِلْمٌ‏ «1».

آنچه را که بدان علم نداری پیروی مکن.

این تذکری است که در طول تاریخ اندیشه بشر، اول بار قرآن به بشر داده است و او را از این‏گونه خطا نهی کرده است.

دومین منشأ خطا در ماده استدلال که بالاخص در مسائل اجتماعی مطرح می‏شود، مسئله تقلید است. بسیاری از مردم این‏گونه‏اند که چیزهای مورد باور اجتماع باورشان می‏شود؛ یعنی چیزی که در اجتماع مورد قبول قرار گرفته است و یا نسلهای گذشته آن را پذیرفته‏اند، صرفاً به دلیل اینکه نسلهای گذشته آن را قبول کرده‏اند می‏پذیرند «2». قرآن می‏فرماید هر مسئله‏ای را با معیار عقل بسنجید نه اینکه هرچه نیاکان شما انجام دادند آن را سند بدانید یا آنکه آن را بکلی طرد کنید. بسا مسائل هست که در گذشته مطرح شده و در همان موقع هم غلط بوده اما مردم آن را پذیرفته‏اند و بسا مسائل درست که در زمانهای دور عرضه شده اما مردم به دلیل نادانی از قبول آن خودداری کرده‏اند. در پذیرش این مسائل باید از عقل و اندیشه مدد گرفت نه اینکه کورکورانه به تقلید پرداخت. قرآن اغلب پیروی از آباء و اجداد را در مقابل عقل و فکر قرار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اسراء/ 36.

(2). این مطلب در یکی از سخنان بیکن نیز هست. آنجا که یکی از بتهای مورد نظرش را بت اجتماعی یابت عرفی می‏نامد، منظورش همین تقلیدهای کورکورانه است.

می‏دهد:

وَ اذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعوا ما انْزَلَ اللَّهُ قالوا بَلْ نَتَّبِعُ ما الْفَینا عَلَیهِ اباءَنا ا وَ لَوْ کانَ اباؤُهُمْ لایعْقِلونَ شَیئاً وَ لا یهْتَدونَ‏ «1».

به ایشان گفته می‏شود از دستورات الهی پیروی کنید. می‏گویند آیا از روشهای پدرانمان دست برداریم؟ آیا اگر پدران و مادران شما شعور نداشتند شما باید جریمه بی‏شعوری آنها را بدهید؟!

قرآن تأکید می‏کند که قدمت یک اندیشه نه دلیل کهنگی و غلط بودن آن است و نه موجب صحت و درستی آن. کهنگی در امور مادی راه می‏یابد اما حقایق هستی هرقدر که زمان بر آنها گذشته باشد کهنه و فرسوده نمی‏شوند. حقیقتی مثل‏ «انَّ اللَّهَ لایغَیرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی‏ یغَیروا ما بِانْفُسِهِمْ» تا دنیا دنیاست پابرجا و استوار و صادق است.

قرآن می‏گوید باید با سلاح عقل و اندیشه با مسائل روبرو شد؛ نباید عقیده‏ای درست را به دلیل آنکه دیگران انگ و برچسب به انسان می‏زنند رها کرد و نباید عقیده‏ای را به صرف تعلق داشتن به این یا آن شخصیت بزرگ و معروف پذیرفت.

در هر زمینه‏ای باید خود به تحقیق و بررسی در مورد مسائل پرداخت‏ «2».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). بقره/ 170.

(2). مسئله تقلید از نیاکان یا بزرگان یا مد زمانه و یا رنگ اجتماع که قرآن به شدت از آن نهی می‏کند نباید با مسئله تقلید از مجتهد اعلم و اعدل که در فقه مطرح می‏شود و امری واجب و مبتنی بر رعایت تخصص و استفاده از دانش تخصصی است، اشتباه و خلط شود.

عامل مؤثر دیگر در ایجاد خطا که قرآن از آن یاد می‏کند پیروی از هوای نفس و تمایلات نفسانی و داشتن غرض و مرض است. به قول مولوی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون غرض آمد هنر پوشیده شد |  | صد حجاب از دل به سوی دیده شد |
|  |  |  |

در هر مسئله‏ای تا انسان خود را از شر اغراض بی‏طرف نکند نمی‏تواند صحیح فکر کند؛ یعنی عقل در محیطی می‏تواند درست عمل بکند که هوای نفس در کار نباشد. داستان معروفی از علامه حلّی نقل می‏کنند که شاهد مثال خوبی است:

برای علامه حلّی این مسئله فقهی مطرح شده بود که اگر حیوانی در چاه بمیرد و باعث شود که میته نجس در چاه باقی بماند، با آب چاه چه باید کرد؟ اتفاقاً در این هنگام حیوانی در چاه آب خانه علامه حلّی افتاد و او ناگزیر بود برای خود نیز استنباط حکم بکند. در این مورد به دو طریق امکان حکم کردن وجود داشت: اول‏ اینکه چاه را بکلی پر کنند و از چاه دیگری استفاده نمایند و دیگر اینکه مقدار معینی از آب چاه را خالی کنند و از بقیه آب بلااشکال استفاده کنند. علامه حلّی متوجه شد که در مورد این مسئله نمی‏تواند بدون غرض حکم کند زیرا نفع خود او هم در قضیه مطرح بود. این بود که دستور داد ابتدا چاه را پرکنند و بعد با خیال راحت و بدون فشار وسوسه نفس به صدور حکم و ارائه فتوا پرداخت. قرآن در زمینه تبعیت از هوای نفس اشارات زیادی دارد که به ذکر یک مورد اکتفا می‏کنم. قرآن می‏فرماید:

انْ یتَّبِعونَ الَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی الْانْفُسُ‏ «1».

چیزی غیر از گمان باطل و هوای نفس خود را پیروی نمی‏کنند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). نجم/ 23.

نظر قرآن درباره قلب‏

شاید نیازی به توضیح نباشد که مقصود از قلب در اصطلاح عرفانی و ادبی، آن عضو گوشتی که در سمت چپ بدن واقع شده و همچون یک تلمبه خون را در رگها جاری می‏سازد نیست. مثلًا در این تعبیر قرآن: «انَّ فی ذلِک لَذِکری‏ لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ» «1» و یا در این تعبیر عرفانی بسیار لطیف حافظ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلم رمیده شد و غافلم من درویش‏ |  | که این شکاری سرگشته را چه آمد پیش‏ |
|  |  |  |

روشن است که منظور از دل و قلب، حقیقتی متعالی و ممتاز است که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). ق/ 37 [در این سخن برای آن که دارای قلب است بیداری و آگاهی وجود دارد.]

بکلی با این عضو بدن تفاوت دارد. و همین طور آنجا که قرآن از بیماری دلها یاد می‏کند: «فی قُلوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً» «1» معالجه این بیماری از پزشک امراض قلب ساخته نیست؛ اگر پزشکی بتواند این نوع بیماریها را علاج کند بی‏شک می‏باید متخصص دردهای روحی باشد.

تعریف قلب‏

پس مقصود از این قلب چیست؟ پاسخ این سؤال را باید در حقیقت وجود انسان جستجو کرد. انسان در عین اینکه موجودی واحد است، صدها و هزارها بُعد وجودی دارد. «من» انسانی عبارت است از مجموعه بسیاری اندیشه‏ها، آرزوها، ترسها، امیدها، عشقها و ... اینها در حکم رودها و نهرهایی هستند که همه در یک مرکز به هم می‏پیوندند. خود این مرکز دریایی عمیق و ژرف است که هنوز هیچ بشر آگاهی ادعا نکرده که توانسته است از اعماق این دریا اطلاع پیدا کند. فلاسفه و عرفا و روان‏شناسان هریک به سهم خود به غور در این دریا پرداخته‏اند و هریک تا حدودی به کشف رازهای آن موفق شده‏اند، اما شاید عرفا در این زمینه موفق‏تر از دیگران بوده‏اند. آنچه که قرآن «دل» می‏نامد عبارت است از واقعیت خود آن دریا که همه آنچه که ما روح ظاهر می‏نامیم رشته‏ها و رودهایی است که به این دریا می‏پیوندد. حتی خود عقل نیز یکی از رودهایی است که به این دریا متصل می‏شود.

قرآن آنجا که از وحی سخن می‏گوید هیچ سخنی از عقل به میان نمی‏آورد بلکه تنها سر و کارش با قلب پیامبر است. معنای این سخن این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1). بقره/ 10 [دلهای ایشان مریض است، پس خدا بر مرض آنها بیفزاید.]

است که قرآن به نیروی عقل و با استدلال عقلانی برای پیامبر حاصل نشده، بلکه این قلب پیغمبر بود که به حالتی رسیده غیرقابل تصور برای ما، و در آن حالت استعداد درک و شهود آن حقایق متعالی را پیدا کرده است. آیات سوره نجم و سوره تکویر کیفیت این ارتباط را تا حدودی بیان می‏کنند.

در سوره نجم می‏خوانیم:

وَ ماینْطِقُ عَنِ الْهَوی‏.

سخنی که او (پیامبر) می‏گوید ناشی از هوا و هوس نیست.

انْ هُوَ الّا وَحْی یوحی‏.

نیست مگر وحیی که به او القا شده است.

عَلَّمَهُ شَدیدُ الْقُوی‏.

تعلیم کرده او را موجودی سخت و نیرومند.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوی‏.

همان ملک مقتدری که به خلقت کامل بر رسول جلوه کرد.

وَ هُوَ بِالْافُقِ الْاعْلی‏.

و آن در عالیترین افقها بود.

ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی‏.

وقتی نزدیک شد پس درآویخت.

فَکانَ قابَ قَوْسَینِ اوْ ادْنی‏.

نزدیک شد به اندازه دو کمان و یا نزدیکتر.

فَاوْحی‏ الی‏ عَبْدِهِ ما اوْحی‏.

پس وحی کرد به بنده خود آنچه وحی کرد.

ما کذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی‏ «1».

دل آنچه را دید اشتباه نکرد.

قرآن همه اینها را برای این می‏گوید که نشان دهد سطح این مسائل از حوزه عمل عقل بالاتر است. اینجا سخن از دیدن و اوج گرفتن است.

و یا در آیاتی از سوره تکویر می‏خوانیم:

قرآن سخن شخص پیامبر نیست، سخن فرستاده‏ای است بزرگوار (یعنی این سخنان را خدای تبارک و تعالی به واسطه فرشته‏ای به پیامبر القا کرد)، فرستاده‏ای که موجودات بسیاری مطیع امر او هستند. او امین رب‏العالمین است. شما چون سخنان او را با عقل خود منطبق نمی‏بینید او را دیوانه می‏پندارید. اما اشتباه می‏کنید.

او دیوانه نیست. او آن فرستاده نیرومند را در افقی آشکار مشاهده کرد. این پیامبر آنچه را از غیب مشاهده کرد در خود نگاه نمی‏دارد و نسبت به دیگران بخل نمی‏ورزد.

اقبال لاهوری تعبیر لطیفی در این مورد دارد، می‏گوید: پیامبر آن کسی است که از حقایق لبریز و سرشار می‏شود و بعد برای سامان دادن زمانه و عوض کردن مسیر تاریخ، آنچه را که بدو رسیده است بیان می‏کند.

قرآن آنجا که از وحی سخن می‏گوید و آنجا که از قلب گفتگو می‏کند، بیانش فراتر از عقل و اندیشه می‏رود اما ضد عقل و اندیشه نیست. در این مورد قرآن‏ بینشی فراتر از عقل و احساس را بیان می‏کند که اساساً عقل را بدان راهی نیست و از درک آن عاجز است.

خصوصیات قلب‏

قلب از دیدگاه قرآن یک ابزار شناخت نیز به حساب می‏آید. اساساً مخاطب بخش عمده‏ای از پیام قرآن دل انسان است، پیامی که تنها گوش دل قادر به شنیدن آن است و هیچ گوش دیگری را یارای شنیدن آن نیست. از این رو قرآن تأکید زیادی در حفظ و نگهداری و تکامل این ابزار دارد. در قرآن به کرّات به مسائلی از قبیل تزکیه نفس و روشنایی قلب و صفای دل برمی‏خوریم:

قَدْ افْلَحَ مَنْ زَکیها «1».

رستگار شد کسی که قلب خود را از آلودگیها پاک نگه داشت.

کلّا بَلْ رانَ عَلی‏ قُلوبِهِمْ ما کانوا یکسِبونَ‏ «2».

سخن اینها را نخوان که کارهای ناشایست اینان بر روی قلبهایشان تیرگیها و زنگارها قرار داده است.

و درباره روشنایی قلب می‏گوید:

انْ تَتَّقُوا اللَّهَ یجْعَلْ لَکمْ فُرْقاناً «3».

اگر راه تقوا و پاکی را پیش گیرید خدا نور روشنایی در قلب شما قرار می‏دهد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). شمس/ 9.

(2). مطفّفین/ 14.

(3). انفال/ 29.

و یا در آیه‏ای دیگر:

وَ الَّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهْدِینَّهُمْ سُبُلَنا «1».

کسانی که در راه ما با خلوص نیت کوشش کنند ما راه خود را بر روی آنها باز می‏کنیم.

متقابلًا از اینکه کارهای ناشایست انسان روح او را تیره و کدر می‏کند و کششها و گرایشهای پاک را از انسان می‏گیرد، به کرّات در قرآن سخن رفته است. از زبان مؤمنین می‏گوید:

رَبَّنا لاتُزِغْ قُلوبَنا بَعْدَ اذْ هَدَیتَنا «2».

و یا در وصف بدکاران:

کلّا بَلْ رانَ عَلی‏ قُلوبِهِمْ ما کانوا یکسِبونَ.

چنین نیست بلکه ظلمت ظلم و بدکاریهایشان بر دلهای آنها غلبه کرد.

فَلَمّا زاغوا ازاغَ اللَّهُ قُلوبَهُمْ‏ «3».

چون از حق روی گردانیدند خدا هم دلهایشان را از اقبال به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). عنکبوت/ 69.

(2). آل‏عمران/ 8.

(3). صف/ 5.

حق بگردانید.

و یا از قفل زده شدن و مهر خوردن بر دلها و قسی شدن قلبها سخن می‏گوید:

خَتَمَ اللَّهُ عَلی‏ قُلوبِهِمْ وَ عَلی‏ سَمْعِهِمْ وَ عَلی‏ ابْصارِهِمْ غِشاوَةٌ «1».

وَ جَعَلْنا عَلی‏ قُلوبِهِمْ اکنَّةً انْ یفْقَهوهُ‏ «2».

بر دلهایشان پرده نهاده‏ایم که فهم نتوانند کرد.

کذلِک یطْبَعُ اللَّهُ عَلی‏ قُلوبِ الْکافِرینَ‏ «3».

اینچنین خداوند دلهای کافران را مهر خواهد کرد.

فَقَسَتْ قُلوبُهُمْ وَ کثیرٌ مِنْهُمْ فاسِقونَ‏ «4».

پس دلهایشان زنگ قساوت گرفت و بسیار فاسق و نابکار شدند.

همه این تأکیدها نشان می‏دهد که قرآن یک جوّ روحی و معنوی عالی برای انسان قائل است و لازم می‏داند که هر فردی این جوّ را پاک و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1). بقره/ 7 [خداوند بر دلهایشان مُهر کرد و بر گوش و چشمشان پرده‏ای است.]

(2). انعام/ 25.

(3). اعراف/ 101.

(4). حدید/ 16.

سالم نگاه دارد. بعلاوه از آنجا که در یک جوّ اجتماعی ناسالم تلاش فرد برای پاک ماندن اغلب عقیم و ناموفق خواهد بود، قرآن تأکید می‏کند که انسانها تمام تلاش خود را برای تصفیه و تزکیه محیط اجتماعی خود به کار برند. قرآن صریحاً عنوان می‏کند که آن عشقها و ایمانها و بینشها و گرایشهای متعالی و آن اثرگذاشتن‏های قرآن و پندپذیری از آن و ... همه بستگی به این دارد که انسان و جامعه انسانی از رذالت ها و دنائت ها و هواپرستی‏ها و شهوت رانی ها دور بماند.

فاجعه اندلس‏

تاریخ بشر نشان می‏دهد که هرگاه قدرتهای حاکم می‏خواهند جامعه‏ای را تحت سلطه خود قرار دهند و آن را استثمار کنند، تلاش می‏کنند تا روح جامعه را فاسد کنند و برای این منظور تسهیلات شهوترانی را برای مردم زیاد می‏کنند و آنها را به شهوترانی ترغیب می‏کنند. نمونه عبرت‏انگیزی از این شیوه کثیف، فاجعه‏ای بود که در اسپانیای مسلمان- که یکی از سرچشمه‏های رنسانس به حساب می‏آمد و از پیشرفته‏ترین تمدنهای اروپا محسوب می‏شد- برای مسلمانان اتفاق افتاد.

مسیحیان برای خارج کردن اسپانیا از چنگ مسلمانان، از راه فاسد کردن روحیه و اخلاق جوانان مسلمان وارد عمل شدند. تا آنجا که توانستند وسائل لهو و لعب و شهوترانی را به سهولت در اختیار مسلمانان قرار دادند و در این کار تا آنجا پیش رفتند که حتی سرداران و مقامات دولتی را نیز فریفتند و آنان را آلوده ساختند و به این ترتیب توانستند عزم و اراده و نیرو و شجاعت و ایمان و پاکی روح مسلمین را از میان بردارند و آنها را به آدمهایی زبون و ضعیف و شهوتران و شرابخواره و زنباره مبدل کنند. و پر واضح است که غلبه و پیروزی بر چنین مردمی کار دشواری نیست.

مسیحیان به انتقام حکومت 300- 400 ساله مسلمانان آنچنان انتقامی از آنان گرفتند که تاریخ نیز از بازگوکردن آن جنایات شرمسار است. همان مسیحیانی که برحسب تعلیمات حضرت مسیح موظفند وقتی سیلی به سمت راست صورتشان می‏خورد سمت چپ صورت خود را پیش بیاورند، در اندلس دریای خون از کشتگان مسلمان به راه انداختند و روی چنگیز را سفید کردند. البته شکست مسلمانان نتیجه دون همتی و فساد روح خود آنان بود و مکافات عمل نکردن به قرآن و دستورات آن.

در زمان ما نیز استعمار هرجا که پا می‏گذارد، تکیه روی همان موضوعی می‏کند که قرآن درباره‏اش هشدار داده است؛ یعنی می‏کوشد تا دلها را فاسد کند. دل که فاسد شد، دیگر نه تنها از عقل کاری نمی‏آید، بلکه خود تبدیل به زنجیر بزرگتری بر دست و پای انسان می‏شود. این است که می‏بینیم استعمارگران و استثمارکنندگان انسان از باز کردن مدرسه و دانشگاه بیم ندارند و حتی خود در تأسیس آن اقدام می‏کنند، اما از سوی دیگر با تمام قوا می‏کوشند تا قلب و روح دانشجو و دانش‏آموز را فاسد و تباه کنند. آنها از این حقیقت به خوبی آگاهند که قلب و روح مریض و بیمار هیچ کاری نمی‏تواند صورت دهد و به هر پستی و بهره‏کشی و استثمار تن می‏دهد.

قرآن به تعالی و پاکی روح جامعه اهمیت زیادی می‏دهد. در آیه شریفه‏ای می‏فرماید:

وَ تعاوَنوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی‏ وَ لاتَعاوَنوا عَلَی الْاثْمِ وَ الْعُدْوانِ‏ «1»

. با یکدیگر همکاری و تعاون و فعالیت مشترک داشته باشید در زمینه نیکیها و پاکیها؛ یعنی اولًا دنبال کار خیر و نیک باشید و گرد پلیدی و زشتی نگردید و ثانیاً کار نیکو را دسته‏جمعی و گروهی انجام دهید نه به صورت انفرادی و تنها.

در مورد دل دو سه نکته هم از زبان پیامبر و ائمه برایتان نقل می‏کنم تا حسن ختامی برای این مطلب باشد. در کتب سیره نوشته‏اند: روزی مردی به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد سؤالی دارم. پیامبر فرمودند: آیا می‏خواهی پاسخت را بشنوی؟ عرض کرد بفرمایید. پیامبر فرمود: آمده‏ای از من معنای برّ و نیکی، و اثم و زشتی را سؤال کنی؟ جواب داد آری سؤال من همین است. پیامبر سه انگشت خود را جمع کرد و آرام بر سینه مرد زد و فرمود: این فتوا را از قلبت بپرس، و بعد اضافه کرد: این دل انسان طوری ساخته شده است که پیوندی دارد با نیکیها؛ با نیکیها آرام می‏گیرد ولی بدیها و زشتیها آن را مضطرب و ناراحت می‏کند. درست همان‏گونه که بدن انسان اگر چیزی که با آن تجانس ندارد واردش شود نظم آن را بهم می‏زند و کار ارگانهای مختلف آن را مختل می‏سازد، روح انسان نیز به واسطه اعمال ناشایست دچار اختلال و ناراحتی می‏شود. آنچه که در میان ما «عذاب وجدان» نامیده می‏شود ناشی از همین عدم تجانس روح است با زشتکاری و تباهی.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مائده/ 2.

اسْتَفْتِ قَلْبَک وَ انْ افْتاک الْمُفتونَ.

نظر واقع‏بینانه را از قلبت بپرس اگرچه صاحبنظران به خلافش نظر بدهند.

مولوی این حدیث را به شعر درآورده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پس پیمبر گفت استفتوا القلوب‏ |  | گرچه مفتیشان برون گوید خطوب‏ |
|  |  |  |

و یا در شعر دیگری:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوش کن استفتِ قلبَک از رسول‏ |  | گرچه مفتی برون گوید فضول‏ |
|  |  |  |

پیامبر بر این نکته انگشت می‏گذارد که اگر انسان جوینده حقیقت باشد و برای کشف حقیقت خود را بی‏طرف و خالص بکند، در این صورت قلب او هرگز به او خیانت نخواهد کرد و او را در مسیر صحیح هدایت خواهد کرد. اساساً انسان تا زمانی که جوینده راستین حق و حقیقت است و در جاده حق گام برمی‏دارد هرچه‏ که به او برسد حق و حقیقت است. و البته این نکته ظریفی است که اغلب باعث اشتباه می‏شود. آنجا که انسان به گمراهی کشیده می‏شود دلیلش این است که از ابتدا جهتگیری خاصی داشته و جویای حقیقت خالص نبوده است. پیامبر در جواب کسی که سؤال کرده بود «برّ» چیست، جواب داد: اگر تو واقعاً به دنبال برّ هستی، آنگاه که قلبت به چیزی آرام می‏گیرد و وجدانت آسوده می‏شود بدان که این برّ است، ولی آنگاه که به چیزی راغب هستی اما دلت آرام و قرار نمی‏گیرد مطمئن باش که آن اثم است.

و در جای دیگر از پیامبر درباره معنای ایمان می‏پرسند. پیامبر می‏فرماید: آن که هرگاه کار زشتی انجام می‏دهد دچار ناراحتی و پشیمانی می‏شود و هرگاه کار شایسته‏ای انجام می‏دهد خوشحال و شاد می‏گردد، او

از ایمان بهره‏مند است.

از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‏کنند که فرمود: مؤمن وقتی از گرفتاری تعلق به دنیا آزاد شد «1» حلاوت دوستی خدا را در قلب خود احساس می‏کند و در این هنگام گویی دیگر زمین برایش کوچک می‏شود و با تمام وجود می‏خواهد که از این عالم ماده رها شود و بیرون برود. و این واقعیتی است که اولیاءاللَّه و مردان خدا با زندگی خود درستی آن را به اثبات رسانده‏اند.

در تاریخ زندگی پیامبر نوشته‏اند روزی بعد از نماز صبح به سراغ اصحاب صُفّه رفت. اینان مردمی فقیر بودند که از مال دنیا هیچ نداشتند و در مدینه در کنار مسجد پیامبر روزگار می‏گذرانیدند. پیغمبر چشمش به یکی از آنها افتاد، دید که رنجور و نزار است و چشمهایش در کاسه سرش فرو رفته است. پرسید حالت چطور است؟

جواب داد: در حالی صبح کرده‏ام که اهل یقین شده‏ام. پیامبر فرمود: ادعای بزرگی می‏کنی، علامت آن چیست؟ گفت: علامت یقین من این است که شبها خواب از من گرفته شده و روزها همواره در روزه بسر می‏برم و شب تا به صبح بیتاب عبادتم.

پیامبر فرمود: کافی نیست، بیشتر بگو. او هم شروع کرد به گفتن سایر علائم. عرض کرد: یا رسول اللَّه! من الآن در حالتی هستم که گویی اهل بهشت و اهل جهنم را می‏بینم و صدایشان را می‏شنوم. اگر به من اجازه دهی باطن یک یک اصحاب تو را بگویم. پیامبر فرمود: سکوت، سکوت، بیشتر نگو. اما بگو چه آرزویی داری؟ عرض‏ کرد: آرزوی جهاد در راه خدا.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). در کتاب سیری در نهج‏البلاغه توضیح داده‏ام که اسلام میان علاقه به دنیا و تعلق و وابستگی به آن‏فرق می‏گذارد.

قرآن می‏گوید صیقل زدن دل، انسان را به چنان مقامی می‏رساند که به قول امیرالمؤمنین علیه السلام اگر پرده از جلو او برداشته شود چیزی بر یقینش افزوده نمی‏گردد. آنچه که قرآن در تعلیماتش مدّ نظر دارد، پرورش انسانهایی است که هم از سلاح علم و عقل بهره‏مندند و هم از اسلحه دل و قلب و این هر دو را با بهترین شیوه و عالیترین کیفیت در راه حق به کار می‏گیرند، انسانهایی که نمونه‏های زنده و مجسمش امامان ما و شاگردان شایسته و راستین آنها هستند.